



RahaiZan.Org

سازمان رهایی زن

The Organization for Emancipation of Women

نشریه ماهانه:
3rd Series, Issue 60
 سری سوم، شماره 60
 96 آذر ماه، Decembr 2017

سر دبیر: مینو همتی
Editor-in-chief: Mino Hemati
Email: minohemati@gmail.com
 مدیر مسئول: شاره رضائی
Managing editor: Sharareh Rezaei
Email: shararehrezaei.p@googlemail.com



مطالب
 اندر احوالات برادران ارتشی! سعید محمدی
 به مناسبت روز خشونت بر علیه زن
 چی بودم و چی شدم
 مهنوش معظمی گودزی
 تریک سال نو 2018
 از خشونت علیه زنان خبرنگار در محیط کاری، تا
 تابوشکنی های بهار در جامعه ی سنتی
 مصاحبه سحر صامت با بهار جویا
 مصاحبه با سولماز اسکندری فعال سیاسی در
 حمایت از زندانی عقیدتی سهیل عربی
 مصاحبه مینو همتی با سولماز اسکندری
 کودک آزاری سحر بابا سلجی
 نقاشی از مریم (رونیا) رضائی علیه ازدواج
 کودکان
 به مناسبت ۲۵ ام نوامبر روز جهانی منع خشونت
 علیه زنان
 مصومه تولکی
 رضا شهبانی در زندان سکنه کرد، جانش در خطر
 است
 داستان "تقدیم به همه میخک های عاشق"
 مهنوش معظمی گودزی
 شش رنگ هفت ساله شد شادی امین
 صفحه خبری
 ● فقر در حاشیه تهران؛ از کار میان اسید و
 سوزن صنعتی تا تن فروشی در ۱۰ سالگی
 راه های تماس با سازمان رهایی زن و با نمایندگان
 رهایی زن در هر کشور، فرکانس پخش ماهواره
 ای در ایران
 معرفی سایت هایی برنامه های تلویزیونی، نشریه
 ها و تلگرام

ارتش یکی از نهادهایی است که فلسفه ی وجودیش حمایت و حفاظت از حاکمیت در مقابل تهدیدات است. فرقی نمی کند تهدید خارجی باشد یا داخلی. حتی برخی دولت ها برای آنکه بهانه ای برای اختصاص بودجه ی بیشتر به ارتش پیدا کنند، خود دست به تهدید آفرینی می زنند. مانندش را در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به خوبی دیدیم. بهانه ای که به ارتش ایالات متحده و متحدانش اجازه ی دخالت در امور بسیاری از کشور ها را داد. دخالت هایی که حتی تا "تجاوز نظامی" به این کشور ها هم پیش رفت.

اندر احوالات برادران ارتشی!
 سعید محمدی



در جریان زلزله ی اخیر در استان کرمانشاه شاهد حضور نیروهای ارتش بودیم که "در کنار مردم" مشغول کمک رسانی به زلزله زدگان بود. اما آیا ارتش همیشه کنار مردم بوده است؟ آیا در کشوری مانند ایران تفاوتی بین ارتش و نیروهای مسلح دیگر وجود دارد؟ چرا برخی ارتش را مثبت می بینند و سپاه را منفی؟ و آیا این تفکر درست است؟

در گذشته های دور وقتی جامعه به طبقات مختلف تقسیم شد، طبقه ی حاکم (سرمایه دار) به این نتیجه رسید که باید خودش را در مقابل شورش های احتمالی و اجتناب ناپذیر طبقه ی استثمار شده به نوعی بیمه کند. مسلماً حصول چنین امری بدون توسل به زور و اسلحه امکان پذیر نبود. پس قسمتی از سود حاصل از استثمار طبقات فرو دست را به ایجاد یک نیروی مسلح اختصاص داد. نیرویی که به صورت دائم آماده ی اجرای فرامین طبقه ی حاکم باشد، بدون اینکه حتی بپرسد "چرا به من چنین برای این نیروی مسلح همیشه بهترین امکانات با بهترین کیفیت مهیا بوده و برای دستوری داده شده". سرکوب هر چه بهتر مردم، پیشرفته ترین تکنولوژی ها را به خدمت می گیرد. یک ارتشی - یا هر شخص مسلحی تحت هر نامی- در واقع یک کارگر است که مانند همه ی کارگران دیگر نیروی کارش را می فروشد. اما برخلاف بسیاری کارگران دیگر، نتیجه ی استثمار شدنش یک چیز عینی یا ابجکتیو نیست، بلکه یک پدیده است و آن هم حفاظت از موقعیت طبقه ی حاکم و تضمین امنیت و سود آن است. این تضمین امنیت و سود همیشه با سرکوب و کشتار همراه است. در اساس نامه ی ارتش جمهوری اسلامی ایران - که همان اساس نامه ی ارتش پهلوی است به اضافه ی مسائلی مانند ولایت فقیه و تعدادی تغییرات دیگر در زمینه ی ارتباطش با سپاه- در قسمت وظایف این نهاد آمده است:

آمادگی و مقابله در برابر هر گونه تجاوز نظامی علیه استقلال، تمامیت ارضی، نظام جمهوری اسلامی ایران و منافع کشور. همکاری با نیروهای انتظامی سپاه پاسداران در مقابله با اشرا، یاغیان، قاچاقچیان، تجزیه طلبان و جریانات براندازی در مواقع ضروری بنا به دستور.

به نشریه رهایی زن بپیوندید
 لطفاً برای ارسال مقاله سیاست های نشریه مندرج در صفحه ی آخر را مطالعه بفرمایید.
 برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی، تجارب و گزارش های شخصی. از زندگی زنان (خودتان) و کودکان...، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را می توانید به آدرس ایمیل های زیر ارسال کنید.
Markazi@RahaiZan.org

(قانون ارتش جمهوری اسلامی ایران، ماده ۷، بندهای "الف" و "ب")

بنابراین ارتش باید منتظر دستور مقامات بالا باشد و برایش فرقی نکند کس یا کسانی را که باید بکشد یا سرکوب کند چه کسانی هستند. امتناع از اطاعت از دستور ترمرد از خدمت دانسته می شود و (مخصوصاً در شرایط جنگی) با مجازات های بسیار سنگینی روبرو می شود. بسیاری کسانی که ابتدا و غالباً از سر فقر و نداشتن درآمد به این نوع استثمار تن می دهند اما درجایی که به آنها دستور داده می شود تا از قدرتشان علیه افراد بی گناه استفاده کنند به همه ی آن تعهدات پشت پا می زنند و مجازات ترمرد را به جان می خرند. اما اکثر ارتشی ها به تعهدشان مبنی بر اطاعت کور کورانه و بدون سوال از مافوق خود پایبند می مانند و این پایبندی غالباً به قیمت جان افراد بی گناه تمام می شود.

(در شانزده آذر ۱۳۳۲) دانشجویان فعال به سخنرانی در کلاسها پرداختند و ناآرامی تمامی محوطه دانشگاه تهران را فرا گرفت. دولت وقت برای پیشگیری از هرگونه اقدام بعدی تصمیم به سرکوب اعتراضات گرفت. سربازان و نیروهای ویژه ارتشی پس از هجوم به دانشگاه، به کلاسهای درس حمله کرده و صدها دانشجو را بازداشت و زخمی نمودند. نیروهای امنیتی در دانشکده فنی اقدام به شلیک تیر کردند که موجب مرگ سه دانشجو شد. (کنفدراسیون، تاریخ جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور ۵۷-۱۳۳۲، افشین متین عسگری)

یا در نمونه ای دیگر میخوانیم:

(مشاهدات قضایی آمریکایی از آذربایجان) ... زمانی که ارتش دولتی وارد آذربایجان شد سرو صدای نعره آوری ایجاد کرد. سربازان دولتی تاراج را آغاز کردند، غارت می کردند و می بردند هرچه به دستشان می رسید و به آن هم رحم نمی کردند. (در ...مقام مقایسه) ارتش روس ها از رفتار و کردار بغایت بهتری برخوردار بودند. ارتش دولتی قشون درنده و اشغالگر بود. (سرزمین های شگفت انگیز و مردمانی مهربان، نوشته ویلیام داگلاس)

جنایت های ارتش جمهوری اسلامی در کردستان نیز نمونه ی دیگری از ماهیت ضد انسانی این نهاد مسلح است.

در "بهار آزادی"، سنندج اما، "نوروز"

خونینی داشت. پس از اعتراضات مردم در مقابل تحریکات جریانات وابسته به حکومت مرکزی، تمامی یک شهر "ضدانقلاب" خوانده شد. نیروهای نظامی و ارتش، که طبق قاعده، دفاع از "مرزها" را به عهده دارند، موظف به سرکوب مردم شدند. ارتش در انجام این وظیفه از هیچ جنایتی فروگذار نکرد و شهر سنندج و ساکنان آنرا با بمباران هوایی و پرتاب توپ و خمپاره هدف قرار داد. بدینسان حاکمیت نوپا، از همان آغاز، سرکوب هرگونه صدای مخالف و نگاهی متفاوت با خود را، در دستور گذاشت. (منصور بلوریان)

همانگونه که میبینید نوع حاکمیت و منبع دستور برای ارتش تفاوتی نمیکند. کما اینکه که ملیت، طرز فکر، گناه و خواسته ی سرکوب شوندگان نیز برای ارتش فاقد اهمیت است. بسیاری از ایرانی ها در جریان اعتراضات داخلی (صرف نظر از ماهیت و دلیل اعتراض)، هنگامی که نیروهای امنیتی را میبینند که در حال سرکوب وحشیانه ی



مردم هستند به این شایعه دامن می زنند که "این نیروها ایرانی نیستند. از لبنان یا کشورهای عرب دیگر آورده شده اند". این افراد در واقع (آگاهانه یا نا آگاهانه) خود و دیگران را فریب می دهند. نمیدانند که این سربازان همانهایی هستند که خارج از یونیفرمشان انسانهای "هم وطن" معمولی ای هستند که حتی ممکن است توسط سرکوب شوندگان شناسایی شوند، تنها اگر ماسک از صورت بردارند. پرداختن به همه ی جنایت های همه ی ارتش های دنیا در توان هیچ نوشته و هیچ نویسنده ای نیست.

در جریان زمین لرزه ی ماه نوامبر امسال در استان کرمانشاه در غرب ایران، شاهد حضور نیروهای ارتشی در فرایند همیشه ناکارآمد کمک به بازماندگان این فاجعه بودیم. توجه به چند نکته در این زمینه اهمیت بسیاری دارد. یکم اینکه همانطور که در عکس ها و فیلمهای مربوط به این حادثه می

دیدیم، اکثر قریب به اتفاق کسانی که با لباس ارتشی در حال کمک به زلزله زدگان بودند سرباز وظیفه بودند. کسانی که طبق قوانین ایران -مانند هر شخص مذکر دیگری- مجبورند دو سال از بهترین سالهای عمر خود را در خدمت یکی از نیروهای مسلح نظام جمهوری اسلامی باشند. این ها همان هایی هستند که احتمال ترمرد از خدمتشان در صورت دریافت دستور سرکوب مردم بی گناه، بالاست. دوم اینکه نیروهای ارتش تا زمانی میتوانند در چنین شرایطی به مردم کمک کنند که "به آمادگی رزمی ارتش" آسیبی وارد نشود (قانون ارتش جمهوری اسلامی، ماده ی ۷، بند "د"). در جریان برف سنگین فوریه ی ۱۹۷۰، ارتش به اصطلاح قدرتمند شاهنشاهی کمترین اهمیتی به وضعیت مردم گرفتار در برف نداد و این فاجعه با چهار هزار کشته به عنوان پرتلفات ترین برف تاریخ بشریت ثبت شد. فقط در شهرهای بزرگ و مناطق مرفه اقداماتی صورت گرفت و مابقی نیروها یا منفعل بودند و یا در حال تدارک برای جشن های سراسر دروغ دوهزاروپانصد ساله ی محمد رضا پهلوی بودند.

نکته ی سوم این است که مردم نیروهای واقعی ارتش را با اسم دیگری می شناسند، یعنی "پلیس ضد شورش". همانهایی که هنگام حضور رئیس جمهوری اسلامی، رییس مجلس و بعضی دیگر از مقامات در کرمانشاه، تا دندان مسلح شده بودند و آمده بودند که "بازماندگان زلزله" را در صورت لزوم (دریافت دستور) زیر چکمه هایشان له کنند. در چنین شرایطی همان افراد نا آگاه دائماً تکرار می کنند "برادر ارتشی" به یاری مان آمد در حالی که سپاهی ها کاری از دستشان بر نمی آید. مقایسه ای احمقانه که به خاطر کمک چند جوان سرباز "صفر" به هموعان و همشهری هایشان، کل ارتش را از جنایت هایش تبرئه می کند. اینکه سپاه یک نهاد زالو صفت است که با مکیدن خون مردم بی گناه در ایران، سوریه، یمن، عراق و... تغذیه می کند، نباید باعث شود که چشم از جنایتهای ارتش و ارتشیان بپوشیم.

در اینجا هم البته باید به این نکته توجه کنیم که بسیاری از کسانی که وارد ارتش و دیگر نیروهای مسلح می شوند از سر فقر و بیکاری تن به این بردگی می دهند و نه از سر علاقه به سرکوب هموعانشان. فقیر و بیکار نگه داشتن جوانان یک کشور راه مناسب و مطمئنی است تا نظام های ستمگر تامین نیروهایشان را تضمین کنند. اما باز هم بسیاری کسانی که حاضرند در همان فقر دست و پا بزنند و برای احقاق حقشان مبارزه

کنند، اما لباس خون آلود نظام های دیکتاتوری و ضد بشری را به تن نکنند.

هاوارد زین در این رابطه می گوید: به صورت تاریخی، وحشتناک ترین چیزها مثل جنگ، نسل کشی و برده داری، پیامد "نافرمانی" نبوده اند؛ بلکه نتیجه ی فرمانبرداری و اطاعت میلیونها نفر از دستور ابلهان خودشیفته ی جهان بوده اند.

درواقع نیروهای مسلح (خود مفهوم این نیروها و نه افرادی که جزئی از آنها هستند) به مثابه یک حیوان درنده ی فاقد شعور، قوه ی تشخیص، رحم و اراده هستند که به صورت دائم درحال تمرین هستند برای روزی که اربابشان به آنها دستوری بدهد. و آنها بدون هیچ پرسشی آن دستور را اجرا می کنند و از رضایت اربابشان احساس خوشنودی می کنند و در اولین فرصت ممکن، برای اجرای دستور بعدی تجدید قوا می کنند. در این زندگی رقت انگیزی که در پیش گرفته اند برایشان فرقی نمی کند اربابشان کیست. هرکس که افسار را در دست دارد و غذا می دهد "ارباب" است! (با توجه به اینکه حیوان فاقد شعور، قوه ی تشخیص، رحم و اراده وجود ندارد، شاید واژه ی "رُبات" مناسب تر باشد)

به مناسبت روز خشونت بر علیه زن

چی بودم و چی شدم مهرنوش معظمی گودرزی



چه بر سرم آوردند که اینگونه شدم... اثرات خشونت بی تعریف، بی کلام که بر من وارد شده است آنچنان در اعماق وجودم چنگ انداخته و تمامی تار و پود وجودم را در بر گرفته که در خواب و در بیداری، در رویا و در حقیقت روز خود را با اشکال مختلف نشان میدهد. گاه بی آنکه خود کنترلی داشته باشم در خلوت اتوبوس اشک هایم فرو می ریزند، گاه فریادی و یا صدایی بلند مرا بر جای میخکوب می کند، بر خورد های تند مرد ها پیکرم را خیس عرق می سازند... می ترسم، از مرد ها می ترسم، از نگاه تند، و حرکت های تند ان ها به هراس می افتم که شاید قصد زدن مرا دارند. همیشه پر خنده و پر گریه هستم. موجی که مابین این دو احساس می چرخد و مرا به هر دو سوی می کشاند. می خواهم که بخندم، اما یاد ها عذابم می دهند، کابوس ها که دوباره ان صحنه ها تکرار خواهند شد، بیداری و خستگی، از خودم پرسشی دارم که چرا یک دختر آگاه، پرشور از زندگی، عال تن به آن همه

خواری و شکنجه داد؟

آیا عشق بود؟

وحشت از قبول شکست بود؟

سنت ها حکم میداد که باید تحمل میکرد؟

شرم از فامیل، دوستان و مردم کوچک و

بازار بود؟

تربیت، که زن نجیب صدای اعتراض

ندارد؟

چی بود؟

خشونتیی که بر من وارد شد یکی از

نادرترین خشونت ها در سوئد بود. شاید که

در ایران یک عمل عادی بود و یا هست.

ولی در این جوامع و به قول رئیس پلیس

استکهلم غیر قابل پذیرش است. و برای من

تکرار و تکرار هر روز بود.

کنار میز صبحانه از ترس پاهایم می لرزید و

او در لرزش حرکات من ترس را می دید و

لذت می برد، مست از شراب تلخ لذت به

سویم می آمد، با نگاه مرا خلع سلاح میکرد

، زبون و بی دفاع، وحشت زده و ملتمس،

گاه بی ناله، سری که بر تیزی میز کوبیده

می شد و جهش خونی که از من شرم را بر

روی دیوار ها و زمین نقاشی می کرد!

پیکر ضعیف و بیجان از وحشت ساعت ها

زیر دست ها، لگد ها می چرخید. گاه مو

های بلندم را در دست هایش می گرفت و

دور خانه مرا می کشانید. کودکانم گریه

میکردند، گرسنه بودند، پوشک نو نیاز

داشتند و من زیر کتک به التماس بودم که

رحم کن، بچه هایم، بچه هایم و....

چرا؟

چرا؟

این سؤالی است که از یک مهرنوش بسیار،

بسیار مهربان، عاشق و زبون می پرسم. آن

مهرنوشی مرد، احساس او و سادگی

وجودش جان داد. دیگر آن انسان پاک و

منزه از کینه در این دنیا وجود ندارد.

ای مرد! حتی اگر شرایط اجتماع، قانون،

اقتصاد، فرهنگی هم به تو قدرت میدهد و

در کنار تو ایستاده است،

هرگز

هرگز

این عمل را با هیچ انسانی، چه زن و یا

کودکی انجام نده.

من یک احمق بودم که تحمل کردم.....

سازمان رهایی زن

سال خوشی را برای شما خوانندگان و همراگان

همیگی نشریه رهایی زن آرزو دارد.

ینو، همی

شراره رضائی



از خشونت علیه زنان خبرنگار در محیط کاری، تا تابوشکنی های بهار در جامعه ی سنتی
مصاحبه سحر صامت با بهار جويا



افغانستان نام کشوری که در این سالهای اخیر به خاطر تغییر بزرگ در نظام سیاسی از فروپاشی رژیم طالبان از صحنه ی سیاست این کشور و حضور ناتو و آمریکا، تا روی کار آمدن دولت انتقالی، تا حوادث و تغییر و تحولات در این سرزمین بر سر زبان جهانیان جاریست. زنان، نیمه ی دوم پیکر جامعه که به علت حکومتداری توسط احزاب سیاسی ضد زن و نامساعد بودن امنیت جانی، سالها مهر سکوت را بر لب زده و خانه نشین شدند. اینبار با روی کار آمدن دولت جدید آن هم با زیربنای دموکراسی، فرصت را غنیمت شمرده و بانوان افغانستانی فصل جدید از زندگی را آغاز کردند. با آغاز این فصل زنان تا چه میزان جرات تابوشکنی را به خود دادند؟ آیا واقعا در حکومتی که باز هم به نوعی بر آنها تحمیل شد زمینه ی رشد و مصونیت جانی و مالی زنان را در یک جامعه ی کاملا سنتی و مردسالار تامین می کند؟ آیا زنان خبرنگاری که با تهیه ی گزارش ها صدای ده ها زن قربانی را رسانه بی می کنند خود مورد خشونت قرار میگیرند؟ همچنان ده ها سوال دیگر که به علت سنتی و مذهبی بودن بیش از حد افکار عمومی در آن جغرافیا که برای زنان فعال چالش ساز است در اذهان همه ایجاد می شود. مصاحبه ی با یک تن از دختران مبارز و تابوشکن خبرنگار، یک تن از چهره های مطرح در میان مردم افغانستان انجام دادم تا از تجربیات خود برای ما سخن بگوید. نامش بهار است، تخلص اش جویاست، بهار به تاریخ ۱۶ ام ماه اکتبر سال ۱۹۸۹ در کابل

چشم به جهان گشود. دختری که بارها در جامعه ی به شدت سنتی و کهنه پرست افغانستان که منجر به مردسالاری می شود تابوشکنی کرده است. از وی می پرسیم از چه زمانی آگاهانه تصمیم گرفتی تابوشکنی کنی؟ بهار اینگونه به سوال پاسخ می دهد: از سن ۱۸ سالگی زمانی که وارد دانشگاه در شهر هرات شدم و رشته ی شریعت را تا مقطع لیسانس خواندم. از او پرسیدم چرا این رشته را انتخاب کردی؟ جويا: چون خواستم در مورد حقوق زنان بیشتر بدانم و راه حل قانونی برای جلوگیری از خشونت علیه زنان یافته و آن را برای دولت و مراجع قضایی ارایه کنم. تابوشکنی های آشکار از دوران دانشجویی ام آغاز شد. زمانی که دیدم فشارهای اجتماعی بر زنان و دختران در محیط دانشگاه زیاد است و آمار خودکشی و خودسوزی زنان در آن منطقه بیداد می کند، تصمیم گرفتم تا صدای حنجره های بی صدای زنان قربانی شوم. کارم را با رادیو سحر آغاز کردم، پس از مدتی احساس کردم باید اقدامی اساسی تر کنم و به همکاری خود را با تلویزیون هری آغاز کردم. در آنجا تصمیم گرفتم که هر هفته روی پرونده ی یک قربانی که مورد خشونت های گوناگون علیه زنان مانند: لت و کوب، ازدواج اجباری و غیره با دعوت کارشناسان برنامه بگیرم و به تحلیل، تجزیه و ریشه یابی این پدیده بپردازیم. یک سال کارم به همین روال ادامه داشت. اعتراضات از سوی تعدادی از برنامه من زیاد شده بود، در حدی که خود رییس تلویزیون نزد آمد و گفت من دوست ندارم بیشتر از این برنامه ات تولید شود، چون چنین برنامه های انتقادی مخاطبان تلویزیون من را کم می کند و ما یک تلویزیون تجاری هستیم. همزمان با این اتفاق من یک بورسیه ی تحصیلی به کشور هند گرفتم و در آنجا به تحصیل علوم سیاسی پرداختم. تا سال ۲۰۱۲ در کشور هندوستان بسر بردم و همزمان با تحصیل همکاری خود را با سایت بی بی سی فارسی آغاز کردم. در سال ۲۰۱۲ زمانی که به افغانستان باز گشتم کارم به گونه ی رسمی به عنوان خبرنگار تلویزیونی در بی بی سی آغاز شد. در آن زمان بیشتر همکارانم روی اخبار سیاسی " جنگ، انفجار، روابط بین المللی" و اقتصادی و غیره تمرکز کرده بودند و به بخش های دیگر و مسایل زندگی روزمره ی مردم نمی پرداختند، یا شاید هم علاقه نداشتند. زمانی که فرصت کارکردن در رسانه ی گسترده و پرمخاطبی مانند بی بی سی برایم مهیا شد شروع کردم به بازتاب مشکلات زندگی روزمره ی مردم و از شمال تا شرق و غرب تمرکز کردم روی معرفی زنان فعال و چهره هایشان را به پرده

بهار این داستان ها را به عنوان مثالی از تابوشکنی های خود به عنوان یک دختر آگاه از حقوق انسانی و فردی که به عنوان یک خبرنگار رسالت دارد تا حقایق جامعه را بازتاب دهد و به خصوص در مورد آزار و اذیت زنان توسط مردان در جامعه که بازتابش به گونه یی برای مردم شرم پنداشته می شود بیان کرد.

تحریک کرد تا مورد خشونت قرارش بدهم، در حالی که چرا یک فردی که مبتلا به بیماری روحی است در چنین دفتری ایفای وظیفه نماید و یا اینکه از دیدگاه شما صدای بلند یعنی چه؟ آیا من حق نداشتم و اکثراً نشان داده و از حق خود دفاع کنم؟

بهار آیا همکاران زن تو را به عنوان یک زن شجاع و کسی که از حقوق انسانی خود دفاع می کند در محیط کاری حمایت می کردند؟ می توانم با جرات بگویم با تاسف روحیه ی زنان در محیط کار بسیار ضعیف است. به چه دلیل؟ ببینید به طور مثال یک تعداد از خانم هایی که مزدوج هستند به خاطر اینکه از سوی همسر مورد انتقاد قرار بگیرند و شوهر مانع کار کردنشان نشود بسیار بی سر و صدا آهسته می روند و آهسته می آید و سعی می کنند خود را در چنین قضایایی به هیچ عنوان دخیل نسازند و میماند دسته ی دختران آنها نیز با اینکه از ته دل می دانستند که حق با من است و من کار درست را انجام می دهم و بارها در این باره با خودم صحبت کرده بودم اما عملاً باز هم به شدت تحت تأثیر مدیریت به شدت مردانه در محیط کاری و اجتماعی قرار می گیرند و نمی خواهند خود را تبدیل به بهار کنند که به خاطر انجام کار با مدیران مردسالار سر و کله بزنند و یا اینکه بگویند این همکاران با اینکه حجاب ندارد اما با اخلاق است و ما از او حمایت می کنیم به گونه یی از دید سنتی خود را انگشت نما سازند. از دیدگاه اکثر مردم در کشور افغانستان نداشتن روسری و چادر یعنی بد اخلاقی و بدین معناست که هر انسان بی ادب و بی سواد هم می تواند سر افرادی که تابو شکنی می کنند نام های غیر اخلاقی بگذارند. به یاد دارم زمانی که برای تهیه ی خیر به شهر آن هم در پایتخت که مردم نسبتاً چشم و گوش بازتری دارند درمیان مردم می رفتم، با وضوح می شنیدم که از میان جمعی که برای تماشای تهیه ی خبر آمده بودند، حداقل یک نفر از میانشان با صدای بلند مرا فاحشه ی آمریکایی صدا می زد، زمانی که از او بپرسی چرا چنین جمله یی را به زبان آوردی؟ چنین پاسخ ارایه می دادند چرا حجابت را رعایت نمی کنی؟ اما من به عنوان یک زن در مدت چهار سالی که با بی بی سی در کار کردم تلاش بر این



جویا از تابو شکنی روبروی دوربین هنگام تهیه ی خبر سخن می زند: در حین حال من به عنوان نماینده ی زن افغان که بدون حجاب روبروی پرده ی تلویزیون ها ظاهر می شود و گزارش تهیه می کند، این حرکت من بیانگر چهره ی یک زن مدرن افغانستانی در یک جامعه ی سنتی بود که زنان افغان را به گونه ی دیگر

برده و تهدید می کرد که اینجا افغانستان است " منظورش این بوده که این کشور مردسالاری حرف اول را می زند" اگر بخواهی بیش از گلیمت پایت را دراز کنی من می توانم حتی زندگی ات را تباہ کنم. پرسیدم واکنشت نسبت به این برخورد چه بود؟ بهار: من به او گفتم کار کاری که دلت می خواهد انجام بده، اینجا هر دوی ما کارمند هستیم و برای بی بی سی کار می کنیم و تو نمی توانی به من زور بگویی. یک تن از همکاران به نام " ک ح " که مدیر بخش مالی نیز بود یک روز به ستم آمد تا به عنوان اینکه هم مدیر من است و هم مرد است و قدرت دارد، گزارش ها را به زور از من بگیرد و کار را به نام خود ثبت کند. زمانی که من تسلیم نشدم و گزارش ها را به وی ندادم، این فرد به من حمله ی فیزیکی کرد و من را مورد لطمه و کوب قرار داد. از جویا سوال پرسیدم که آیا کدام مرجع قانونی نبود که شما به عنوان شاکی از واکنش این فرد مراجعه کنید و با گزارش دادن شکایتی درج کنید؟ مراجع وجود داشت به طور مثال وقتی این فرد به من حمله ی فیزیکی نمود من به بی بی سی اچ آر شکایت کردم، اما افرادی که در آن صحنه به عنوان شاهد عینی وجود داشتند اکثراً کسانی بودند که با افکار زن ستیزانه در آن محیط کار می کردند، مانند کسی که خود را رقیب من می دانست و فردی که کاملاً ضد زن بود. یا کسانی که زیر دست مدیران بودند و از ترس جان خود و موقعیت شغلی خود سکوت اختیار می کردند و زمانی که بی بی سی اچ آر شروع به تحقیقات کرد، شکایت بی نتیجه ماند و پرونده اینگونه ختم شد. این فرد ادعا کرده بود که من مشکل روحی دارم و زمانی که بهار با صدای بلند با من حرف زد من را

به جهانیان معرفی می کند. به خصوص برای هموطنانی که سالها در این سوی آبها زندگی کرده اند و یا همزبانان ایرانی. از او پرسیدم هدف از اینگونه برخورد چی بود؟ بهار: خواستم به آنها نشان بدهم که در افغانستان به شدت زنان در تلاشند تا به رفتار ها و اندیشه هایی که دوست ندارند به بگویند، از جمله پوشیدن چادر و حجاب اجباری را نمی خواهند بپوشند و من اولین خبرنگاری بودم که چادر اجباری را به سر نکردم، این در حالیکه خیلی از زنان در افغانستان بوده و هستند که تنها می تواند در داخل استدیو چادر های خود را بردارند. از او پرسیدم آیا با این رفتار از طرف همکاران و مرد ها در جامعه مورد آزار و اذیت و خشونت های کلامی و رفتاری قرار نگرفتی؟ بهار اینگونه پاسخ سوالم را داد: کاملاً واضح است که چنین رفتار های که در جامعه ی ما عرف تلقی نمی شود با موجی از واکنش ها روبرو می شود. به طور مثال اگر زن های آزادی خواه و یا تعدادی از مردان روشنفکر از این رفتار خوشحال می شوند، موج عظیم و گسترده یی از مردم به خاطر اینکه من بر خلاف ارزش های سنتی آن جامعه رفتار می کردم با عصبانیت و تندی واکنش نشان می دادند. زنی که حق سوال پرسیدن را به خود می دهد و بر خلاف میل جامعه چادر را از سر برداشته است و به خود حق می دهد تا راجع به مسایل و مشکلات زنان و جامعه سخن بگوید. به طور مثال یکی از روسای من به نام به شدت با من به رقابت می پرداخت و در داخل دفتر کار گزارش ها را از دستم به زور می گرفت و من اجازه نمیداد که خودم کار را پیش ببرم. اگر به منطقه یی برای تهیه ی خبر اعزام می شدم من را به کنجی

زنان روبرو می شدم که حیرت زده به یک زن سر لخت که روبروی یک دوربین ایستاده و حرف میزنه نگاه می کردند. دیدن این واکنش ها از سوی مردم از یک سو برایم جالب بود و از سوی دیگر آن نگاه های عجیب احساس ترس و وحشت را در من به خاطر امنیت در من ایجاد می کرد. بنابراین مخالفان من به عنوان یک بانوی فعال تنها گروه های مخالف با دولت افغانستان نبودند. تعداد خیلی زیادی از این افراد کسانی بودند که در داخل دفاتر دولتی مشغول به کار بودند یا قسمی که از خاطراتم در اول این گفتمان اشاره داشتم همکاران خودم در دفتر از به شدت مخالفین چهره ی مدرن زن در جامعه بودند. یک مثال دیگر یک تعداد افرادی را میزنم که با کراوات و کت و شلوار در وزارت خارجه ی افغانستان و دیگر امکان مشغول به کاراند و به ظاهر ادعای دفاع از برابری جنسیتی در جامعه می کنند، اما پشت سر به شدت مخالف زنی هستند که فعال است حرف میزند، سوال می پرسد و از همه بدتر تابوشکنی می کند. بهار لحظه یی به یاد چشم دید خود از جزای یک دختر بی گناه به نام فرخنده، که توسط هزاران مردی که ظاهرا هیچ وابستگی به گروه های مسلح ندارند و پایتخت نشینند افتاد و اینگونه بحث را ادامه داد. من خودم شاهد زجر دادن و شکنجه کردن فرخنده، توسط یک مشت پسر جوان که تعداد خیلی زیادی از آنها تحصیل کرده هستند بودم. روز پنجشنبه بود و پس از یک روز کاری دفتر کار را به قصد خانه ترک کردم. با ماشین راه برگشت به خانه بودم که با صحنه یی عجیب روبرو شدم، یک دسته از مردان دور هم جمع شده و فریاد زنان عملی را انجام می دهند. متعجب و گیج از روی کنجکاوای از ماشین پیاده شدم و دیدم یک دختر در زیر پاهای مردان می لولذ، مثل توپ پاس کاری می شود و در حال له شدن و کتک خوردن است. نتوانستم خودم را کنترل کنم، فریاد زنان به سمتش دویدم، دو تن از پلیسانی که آنجا حضور داشتند مانع نزدیک شدن من به جمع شدند من: لحظه یی ذهنم به سمت پلیسانی رفت که در محل وقوع حادثه حضور داشتند اما به جای ایفای وظیفه خودشان نیز تحت تاثیر شایعه ی مرد دعانویس قرار گرفتند و به عنوان یک

ادامه در صفحه ی 12

همچنان زمینه ی ادامه ی تحصیلم در یکی از بهترین دانشگاه های جهان که آکسفورد است هیچگاه میسر نمی شد. این خانواده ی من بودند که با وجود فشار هایی از سوی مردم و گروه های تروریستی مانند طالبان باز هم من را حمایت کردند و به من روحیه ی مبارزه را دادند.



بهار اشاره یی به حضور گروه های مخالف و تروریستی مانند طالبان در افغانستان کردی، تا چه میزان وجود این افراد مسلح چالش ها و موانع و ترس ها را اولاً به عنوان یک زن فعال و دوماً به عنوان یک خبرنگار که برای تهیه ی گزارش سفر می کردی ایجاد می کرد و یا واکنششان نسبت به فعالیت های تو چگونه بود؟

بیشترین سفر های من به سمت هرات و جوزجان کندوز و سمت شمال بود. بهار: یکی از خاطراتم را بازگو می کنم، برای تهیه ی خبر به سمت شمال رفته بودیم و گروه تروریستی طالبان راه را بر ما مسدود و ما یک شب در محاصره ماندیم، قرار بود به ما حمله کنند اما به کمک یکی از دوستان پدرم که دو عدد هلیکوپتر از شهر مزار شریف برایمان فرستاد توانستیم از طریق راه هوایی آن منطقه را ترک کنیم و جان خود را نجات دهیم. اگر آن شب دوست پدرم ما را نجات نداده بود اکنون مدت ها از کشته شدنم توسط این گروه گذشته بود. اما جالب تر از برخورد مردم بود، به یاد دارم زمانی که من به سمت شمال برای مأموریت تهیه ی گزارش، از حادثه ی سیلاب در ولایت سرپل سفر کردم، وقتی که ما به روستاهای سرپل و جوزجان سفر می کردیم با واکنش مردان و

داشتم تا موضوع " زن ها هم حق انتخاب پوشش را دارند" را نهادینه کنم. بهار در این گفتگو اشاره یی به قانون اساسی افغانستان کرد و چنین گفت: در قانون اساسی افغانستان چیزی به نام حجاب اسلامی مشخص را تعریف شده با تایید حد و مرز نداریم که گفته شده باشد، یک زن باید چادر داشته باشد یا نداشته باشد و یا تا چه میزان از موی سر زن می تواند بیرون از حجابش باشد و دیده شود، چادرش در سرش باشد و یا در گردش. بنابراین من با این تابوشکنی توانستم به تعداد زیادی از دختران و زنان فعال در جامعه روحیه و جرات بدهم تا بتوانند بدون داشتن چادر روی پرده ی تلویزیون ظاهر شوند و بگویند من یک زنم و شما باید به هویت و تصمیم هایم احترام بگذارید.

سوالی که ذهنم را درگیر کرد واکنش خانواده یی بهار در این زمینه بود، بهار خانواده تا چه میزان در این حرکت مدنی تو را حامی بودند؟ بهار اینگونه اظهار می دارد: من از یک خانواده ی تحصیل کرده هستم، مادرم مدیر مکتب " مدرسه " و پدرم نیز به عنوان یک ژنرال نظامی فردی قدرتمند، روشنفکر و سرشناس است. برای همین اکثراً کسی به آن صورت جرات نمی کرد من را مورد آزار و انبیتی که دیگر دختران و زنان فعال در جامعه تجربه می کنند قرار دهد. جویا در این زمینه احساس خوش شانسی می کند و این را یک فرصت مناسب می داند که از چنین پدر و مادری به دنیا آمده است. او از حمایت برادران و پسران عموی خود در این زمینه حرف می زند که در پست های نسبتاً مهمی مشغول به کار هستند و با اینکه از طرف یک تعدادی به خاطر حرکت های مدنی من انتقاد می شنیدند باز هم من را حمایت می کردند. بهار گفتیم اعضای خانواده به گونه یی حامیان مستقیم و غیر مستقیم برای محافظت در جامعه بودند؟ جویا: جویا با کلمه ی دقیقاً آغاز می کند و می گوید اگر خانواده یی من حامی من نبودند نه شانس این را داشتم تا به کشور هندوستان رفته و برای اخذ ماستری " کارشناسی ارشد" علوم سیاسی ادامه ی تحصیل بدهم و نه این امکان را داشتم تا اینگونه سنت شکنی کنم و

**مصاحبه رهایی زن با سولماز اسکندری
فعال سیاسی
در حمایت از زندانی عقیدتی سهیل عربی**



سهیل عربی در حال حاضر چهارمین سال حبس خود را در زندان اوین میگذراند. عکاسی که به خاطر چند پست فیس بوکی در دادگاه بدوی محکوم به اعدام شد. در دادگاه تجدید نظر این حکم شکسته شد و به هفت سال و نیم حبس تبدیل شد

در این گفتگو با یکی از فعالین سیاسی، سولماز اسکندری در خصوص وضعیت سهیل عربی به گفتگو نشستیم

مینو همتی: با سلام بسیار گرم خدمت شما سولماز اسکندری. خوش آمدید به برنامه رهایی زن

سولماز اسکندری: سلام به شما مینوی عزیز و همکاران محترمتان در تلویزیون رهایی زن و بینندگانی که این برنامه را می بینند.

مینو همتی - مطلع هستیم که شما با خانواده سهیل در ظرف این مدت چهارسالی که او در زندان و به طور مشخص در بند 350 زندان اوین در حبس است در ارتباط بوده اید، لطف کنید برای بینندگان ما درمورد وضعیتی که سهیل در حال حاضر با آن دست به گریبان است توضیح دهید؟

سولماز اسکندری: قبل از اینکه وضعیت حال حاضر سهیل را توضیح دهم لازم میدانم یک توضیح کوتاهی در مورد وضعیت دگراندیشان در ایران که در واقع سهیل یکی از قربانیان این مساله است بدهم. سهیل عربی قربانی احکام قرون وسطایی در ایران است، سهیل را به جرم چند پست فیس بوکی ند بوکی دستگیر کردند که صرفاً چند نقد

ساده بوده و به اتهام "سب النبی" محکوم به اعدام شد. این حکم در دادگاه تجدید نظر با فشارهایی که جامعه فعالین مدنی خارج و داخل ایران به قوه قضاییه وارد کردند شکسته شد و به هفت سال و نیم زندان و دو سال تحقیقات دینی تبدیل شد که در این مدت سهیل عربی باید 13 جلد کتاب در حوزه دین شناسی، مذهب شناسی و رفع شبهات دینی بخواند در مرحله بعد باید از هر کتاب 10 تا 15 صفحه خلاصه نویسی کرده و در ارتباط با موسسه راه حق و پژوهشکده امام خمینی پاسخ شبهات خود را بگیرد. همه این کارها باید زیر نظر "مصباح یزدی" انجام شود و طی این دو سال باید هر سه ماه یکبار گزارشی از تحقیقات خود را به دادگاه ارائه کند و به دادگاه ثابت کند که از عقاید خود برگشته و دیگر بر سر عقاید قبلی خود نیست. قبل از سهیل عربی، "امیرمحسن اصلانی" به علت اینکه باور نداشت یک انسان میتواند در شکم ماهی زندگی کند و زنده بماند اعدام شد. در حالی که این احکام قرون وسطایی همچنان در ایران حاکم است ریس جمهوری کنونی ایران در اجلاس سازمان ملل از یک پیشینه تاریخی سخن میگوید که کشور ایران در 2500 سال پیش از اقلیت های قومی و مذهبی حمایت کرده است و روی پرونده تمام دگراندیشانی که در حال حاضر در زندانهای ایران زیر ضرب و زور و شکنجه و در معرض اعدام هستند سرپوش میگذارد. در حال حاضر سهیل عربی چهارمین سال حبس خود را بدون یک روز مرخصی پشت میله های زندان میگذراند. مرداد ماه سال گذشته تلاش زیادی کردیم تا سهیل بتواند برای تولد دخترش یک روز به مرخصی بیاید اما با کارشکنی های سپاه که ضابط پرونده سهیل است و قرار وثیقه 600 میلیون تومانی که از توان مالی این خانواده خارج است موفق نشدیم. طبق حکم عفو رهبری که در پرونده سهیل عربی است باید در شهریور ماه امسال از زندان آزاد میشد اما نه تنها از آزادی وی جلوگیری به عمل می آورند که اخیراً همسرش را هم به اتهامات واهی دستگیر و در حدود 20 روز در انفرادی نگه داشتند و در نهایت با قید وثیقه 100 میلیون تومانی در حال حاضر آزاد است. از کار اخراجش کرده اند. خود سهیل هم در زندان تدریس زبان میکرد تا کمک ناچیزی برای خانواده اش از زندان باشد اما از زندانیان خواسته شد که با سهیل عربی ارتباطی برقرار نکنند. انواع و اقسام شکنجه های روحی و فشارهای مالی مختلف را به این خانواده وارد می کنند. سهیل در حاضر سی و

چهارمین روز اعتصاب غذای خود را پشت سر می گذرانند چند روز اعتصاب غذای خشک بود که در حالت بیهوشی او را به بهداری منتقل کردند به وی سرم وصل کردند و وادارش کردند که آب بنوشد و اعتصاب غذای خشک خود را به اعتصاب تر تبدیل کند. تنها خواسته سهیل این است که طبق قانون آزاد شود و همسر سهیل هم از اتهامات واهی که به او نسبت داده شده تبرئه شود. تمام اتهاماتی که به این خانواده نسبت می دهند اتهامات واهی است و دلیلش هم این است که معقدند سهیل همچنان بر سر عقاید خود پافشاری میکند و ندامت و پشیمانی او برای دادگاه اثبات نشده است. در نامه های که سهیل در دوران اعتصاب غذای خود به بیرون از زندان داده بود یکی از نامه ها را مستقیماً به فرمانده قرارگاه ثارالله نوشته است و ضمن اینکه شرحی از پرونده خود را در این نامه داده علت مخاطب قرار دادن فرمانده قرارگاه ثارالله رو عدم استقلال قوه قضاییه و دخالت قرارگاه ثارالله در پرونده های زندانیان عنوان میکند. و بیان می کند در صورت بروز هر اتفاقی برای او در دوران اعتصاب غذایش سپاه ثارالله مسئول مستقیم جان او خواهد بود.

زمانی که سهیل به اتهام "سب النبی" زیر حکم اعدام بود رسانه های حکومتی وی را "متجاوز به عفت" معرفی کردند اخیراً هم در نامه ای که سهیل از زندان اوین منتشر کرده و عنوان میکند که "من یک آنارشیست هستم و ممنوعیت برای من ممنوع است" سایت های منتسب به حکومت جمله "من یک آنارشیست هستم" را از نامه سهیل عربی سانسور میکنند و حتی در چنین شرایطی سعی بر سانسور ایدئولوژی او دارند. در این مدتی که سهیل در اعتصاب غذا بوده چند بار با وی وارد مذاکره شده اند، بار اول وی را تهدید کرده اند که اگر اعتصاب غذای خود را نشکنی ما تو را به انفرادی منتقل میکنیم و تمام تماس های تلفنی تو را با بیرون قطع خواهیم کرد در این مدت مادر سهیل عربی تلاش زیادی برای آزادی فرزندش به عمل آورد. با رسانه های زیادی مصاحبه کرد و سعی کرد که صدای پسرش را بلند کند و به گوش جهانیان برساند و این ترسی را به جان مسئولین انداخته بود چون سروصدای خبری زیادی در مورد وضعیت سهیل در اکثر رسانه های خارجی اتفاق افتاد و باعث شد که دوباره با سهیل عربی وارد مذاکره بشوند و این بار از وی خواسته شد که در صورت موافقت برای انجام یک مصاحبه تلویزیونی

که از رسانه ملی ایران پخش خواهد شد و در آن اعلام ندامت و پشیمانی کند موجبات آزادی اش را فراهم خواهند کرد اما سهیل عربی ضمن موافقت نکردن با این خواسته اعلام کرد که بر اعتصاب غذای خود خواهد ماند تا زمانی که از زندان آزاد شود.

مینو همتی: من اطلاع دارم که شما برای نجات جان سهیل عربی در ارتباط با نهادهای بین المللی و سازمان عفو بین الملل بوده اید و پیشینی در این رابطه تهیه کرده و در آن درخواست داده اید که همگان امضا کنند، شما و دیگر فعالین حقوق بشری فعالیت های زیادی انجام داده اید، لطف کنید از این فعالیت ها و آنچه که دیگران هم میتوانند به آن بپیوندند و کمکی کنند صحبت کنید و اطلاعات لازم را در اختیار بینندگان ما قرار دهید.

سولماز اسکندری: من به تنهایی کاری انجام نداده ام. تیمی از دوستان سهیل تشکیل شد و ما از زمانی که وصیت نامه سهیل در سی امین روز اعتصاب غذای تر و سومین روز اعتصاب غذای خشکش به بیرون منتشر شد در کنار همدیگر تلاش کردیم تا صدای سهیل عربی را به گوش همه مردم برسانیم. فایل صوتی وصیت نامه سهیل را در اختیار تمام رسانه های حقوق بشری قرار دادیم که در این وصیت نامه سهیل قرارگاه ثارالله را مسئول مستقیم جان خود می داند و اعلام کرد تا زمانی که آزاد نشود دست از اعتصاب غذا برنمی دارد و بین مرگ و آزادی یکی را انتخاب میکند و هیچ راه سومی برای وی وجود ندارد. یکی از دوستان روزنامه نگار به نام "شاهد علوی" زحمت کشید و اولین مصاحبه با مادر سهیل عربی را انجام داد و منتشر کردیم که این مصاحبه به سرعت مورد توجه خیلی از رسانه ها قرار گرفت. سپس ما از خیلی از رسانه های معتبر حقوق بشری خواستیم که صدای سهیل را بلند کنند. با عفو بین الملل و جوامع حقوق بشری تماس گرفتیم و از آنها خواستیم که برای نجات جان سهیل عربی وارد عمل شوند و با فشار وارد کردن بر حکومت ایران وی را از مرگ نجات دهند. سهیل در یک قدمی مرگ قرار داشت و ما این ترس را داشتیم که هر آن سهیل را برای همیشه از دست بدهیم.

سهیل با افت فشار خون و قند و کاهش شدید وزن مواجه شده است وزن وی از 105 کیلو به 65 کیلو رسیده، فشار 5 روی 6 و قند 35 رسانه های خبری را مجاب کردیم که اخبار سهیل را به طور کامل پوشش

دهند، نامه های سهیل را در اختیار رسانه های خبری قرار میدادیم، ویدیوها و پوسترهای مختلفی در حمایت از سهیل درست کردیم و منتشر ساختیم، چند بار فراخوان طوفان تویتری دادیم، و مجموعه همه اینها باعث شد که توجه افکار عمومی به سمت وضعیت اسفبار سهیل عربی جلب شود. و در نهایت توانستیم با تحت فشار قرار دادن مسئولین زندان، وضعیت سهیل را کمی ثابت نگه داریم. حداقل این وعده به سهیل عربی داده شده که اگر اعتصاب خود را بشکنند به وی کمک خواهند کرد تا آزاد شود یا دست کم او را به مرخصی خواهند فرستاد. سهیل با شکستن اعتصاب غذایی تا زمان آزادی خود از زندان موافق نیست اما قبول کرده به خاطر مادرش و دوستانی که نگران سلامت او هستند اعتصاب غذای خود را در حالت تر نگه دارد. پیتیشن حمایتی که برای سهیل عربی آماده شد توانست در ظرف مدت کوتاهی امضای زیادی را جمع آوری کند

مینو همتی: لطفا برای تمام بینندگان ما که این تصویر را میبینند توضیح دهید که چگونه میتواند حمایت و پشتیبانی بکنند؟ **سولماز اسکندری:** مورد سهیل از این اقبال برخوردار بود که کسانی کنارش ایستاده بودند و صدای او را به بیرون منتقل میکردند. سهیل عربی مادری دارد که خیلی محکم کنار پدرش ایستاده و صدای او شده، حتی در تجمع اعتراضی معلمان و بازنشستگان و در همبستگی با آنها شرکت کرد و عکس سهیل را در دست گرفت و حمایت خود را از این تجمع اعلام داشت یک فراخوانی هم در چند روز گذشته توسط مادر سهیل عربی داده شد که در آن اعلام داشت که برای رسیدگی به وضعیت پرونده فرزندش مقابل ساختمان مجلس خواهد رفت و از مردم خواست که وی را تنها نگذارند و کنارش باشند این فراخوان به سرعت منتشر شد و جمعی از فعالین و مردم عادی در کنار مادر سهیل در این تجمع اعتراضی شرکت کردند و صدای سهیل عربی و دیگر زندانیان سیاسی و عقیدتی در بند شدند. به هر حال سهیل عربی این اقبال را داشت که کسانی کنارش باشند و صدای او را به بیرون برسانند اما تعداد زیادی زندانی هستند که گمنام هستند و سالهای سال زیر ضرب و زور و شکنجه به سر می برند. خیلی از مردم گمان میکنند فشارهایی که از بیرون وارد میشود تاثیری در وضعیت حال حاضر زندانی ندارد. این تصور اشتباه است چون ما از خیلی از خانواده های زندانیان یا خود زندانیان این را شنیده ایم که فشارهای

بیرونی باعث شده که وضعیت ما نه اینکه بهتر شود اما حداقل وضعیت قابل تحملی شده یا بدتر از این نشده یا هر بلایی را به راحتی نمیتوانند به سر ما بیاورند. زیرا مسئولین زندان مجریان قانون نیستند آنها خود قانون گذار هستند آنها تشخیص میدهند که چه کسی چه زمانی به مرخصی برود یا نرود. چه کسی چه زمانی آزاد شود یا نشود و در واقع اختیار عمل خیلی زیادی به مسئولین زندان داده میشود. قبل از سهیل عربی وضعیت خیم زندانیان رجایی شهر را شاهد بودیم که در یک پورش شبانه و با ضرب و شتم و بعد از تخریب وسایل شخصی آنها تعداد 50 نفر از زندانیان سیاسی را به بند فوق امنیتی (بند ده زندان رجایی شهر) منتقل کردند که بیش از 60 دستگاه شوند و دوربین های مدار بسته در آن تعبیه شده، دستگاه تهویه هوا وجود ندارد در گرمای تابستان از داشتن کولر و آب آشامیدنی تصفیه شده محروم بودند تمام پنجره ها با میله های آهنی جوش خورده و حتی حق برخورداری از هواخوری را هم نداشتند.

نزدیک به 30 نفر از این زندانیان در اعتراض به این وضعیت دست به اعتصاب غذای گروهی زدند و نزدیک به 40 روز در اعتصاب غذا به سر میبردند و تنها خواسته آنها برگشتن به بند قبلی بود اما چون این صدا خیلی رسا نشد و نتوانست توجه مردم را آنچنان که باید علیرغم تمام تلاشهایی که برای شنیده شدن این صدا کردیم جلب کند زندانیان نتوانستند به خواسته هایشان برسند. غلامحسین اژه ای دادستان تهران اعلام کرد که ما تسلیم اعتصاب غذای زندانی نخواهیم شد. و در نهایت بعد از رسیدن صدمات جسمی زیادی به این زندانیان مجبور به شکستن اعتصاب غذایشان بدون رسیدن به نتیجه شدند. از همان جمع فردی به نام "محمد نظری" در حال حاضر وارد هفتادمین روز اعتصاب غذای خود شده است زندانیی که شاید خیلی ها اسم او را نشنیده اند 24 سال است که بدون یک روز مرخصی پشت میله های زندان است. همه خانواده خود را از دست داده و هیچ کس را ندارد که صدای او را بلند کند. در سن 19 سالگی به اتهام همکاری با یکی از احزاب گرد دستگیر شده و به وی اتهام محاربه داده شد و حکم اعدام به وی ابلاغ شد این حکم دردناک تجدید نظر به حبس ابد تبدیل شد. در یکی از مصاحبه هایی که از زندان به صورت نوشتاری بیرون داده اعلام کرده که من خیلی از چیزهایی که زندانیان در مورد آن حرف میزنند را نمیفهمم. من نمیدانم اینترنت یا پراید چیست. زمانی که خیلی از ما تازه به

دنیا آمده بودیم یک فردی را دستگیر کرده اند و در حال حاضر که خیلی از ما ازدواج کرده ایم بچه دار شده ایم و به یک وضعیت ثابتی از زندگی رسیده ایم این فرد به جایی رسیده که دست به اعتصاب غذا زده تا پرونده اش را مجدد بازبینی کنند.

محمد نظری هیچ کسی را ندارد تا صدای او باشد. نه مادری که برایش ضجه بزند نه خواهری که بتواند با رسانه ها مصاحبه کند انتظار جامعه فعالین حقوق بشری از مردم این است که این مسائل را ببینید تا جایی که میتوانید صدای این زندانیان را بلند کنید بلاخص زندانیان گمنام. تصور نکنید که این کار هیچ تاثیری در وضعیت زندانی نخواهد گذاشت. در مورد "حمید بابایی" فشارهای عفو بین الملل و جامعه فعالین حداقل باعث شد که وقتی وی را به اجبار به بند زندانیان عادی منتقل کرده بودند مجبور شوند او را به بند زندانیان سیاسی برگردانند. منظور ما این نیست که اتفاق خیلی بزرگی در رابطه با این زندانیان خواهد افتاد اما هر صدا یک پژواک خواهد شد هر صدا منعکس خواهد شد و مجموعه این صداها با هم می تواند قدمی باشد در بهبود شرایط اسفبار زندگی زندانیان همان طور که در گذشته در خصوص سهیل عربی به عنوان مثال این اتفاق افتاد و موفق شدیم حکم اعدام سهیل را تغییر دهیم. انتظار من این است که این را بدانید که این انسانها مجرم نیستند هر کدام ما میتوانستیم سهیل عربی باشیم. سهیل عربی اولین فردی نیست که به جرم انتقاد به دین دستگیر شده. هر کدام از ما روزانه در فضای مجازی در صفحات شخصی و در محافل دوستانه و خانوادگی این کار را انجام می دهیم و هر کدام از ما میتوانستیم سهیل عربی باشیم. حق آزادی بیان و عقیده از ابتدایی ترین حقوق هر انسانی است به عنوان سخن پایانی دوباره تاکید میکنم خواهش می کنم در کنار زندانیان باشید هر متن هر جمله دیده می شود خوانده و شنیده میشود و همه اینها فشاری است بر آن سیستم که به وضعیت زندانیان رسیدگی شود.

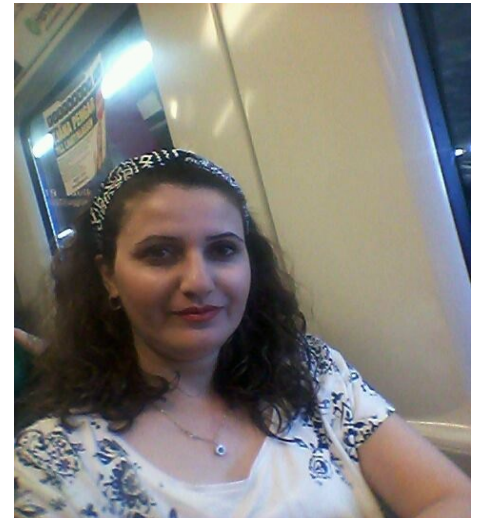
با مشکلات و نارسایی های فراوانی روبرو خواهند شد. بسیاری از کودکانی که در دوران کودکی قربانی آزار و بدرفتاری بوده اند، در بزرگسالی خود به آزار کودکان پرداخته اند و این بزرگترین زیان کودک آزاری است که سبب تداوم آن می شود.

پس نتیجه می گیریم کودکی دوران رشد و شکل گیری شخصیت است. انواع کودک آزاری در این سالهای حساس و مهم به رشد و سلامت آنان آسیب های جدی می رساند. کودکان آزار دیده در همه جنبه های رشد مانند جسمی، ذهنیت روانی و اجتماعی با مشکلات و نارسایی های فراوانی روبرو خواهند شد. بسیاری از کودکانی که در دوران کودکی قربانی آزار و بدرفتاری بوده اند، در بزرگسالی خود به آزار کودکان پرداخته اند و این بزرگترین زیان کودک آزاری است که سبب تداوم آن می شود.

والدین، قصور و کوتاهی در مواظبت و نگهداری، از فرزندان باطبع می تواند صدمات جبران ناپذیری، بر کودکان وارد آید. که حتی آزار جنسی کودک اگر منجر به مرگ آنان نشود، می تواند باعث ضربه روحی و جسمی شدید در بزرگسالی شود. که ممکن است به افرادی خشن، و پرخاشگر بشوند. برخی از والدین به فرزندان خود می آموزند که همیشه حق با بزرگترهاست. این امر غلط است.

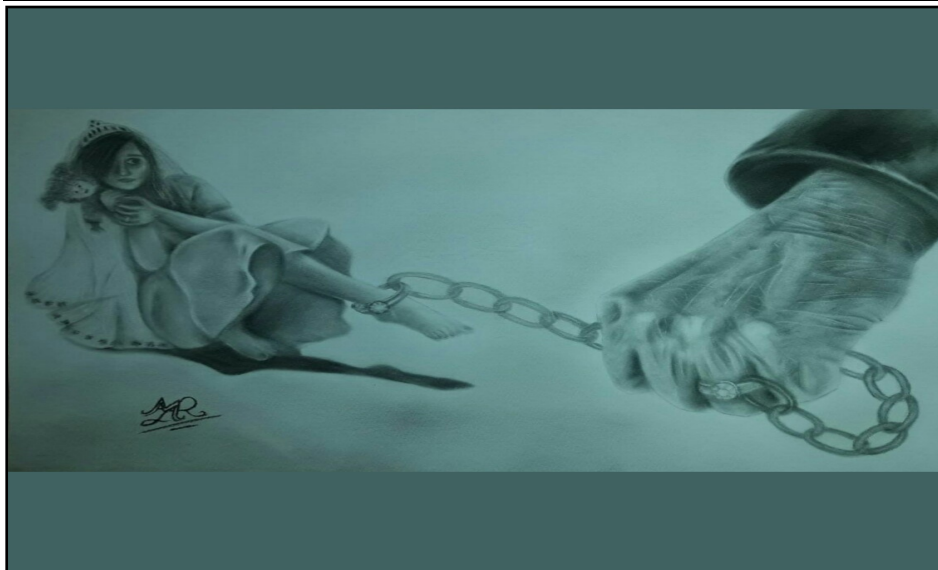
نه گفتن را به کودک خود بیاموزید زیرا در غیر اینصورت کودک خود را در معرض آسیب افراد بیمارگونه قرار خواهید داد. باتوجه به تحقیقات انجام شده، کودکی دوران رشد و شکل گیری شخصیت است. انواع کودک آزاری در این سالهای حساس و مهم به رشد و سلامت آنان آسیب های جدی می رساند. کودکان آزار دیده در همه جنبه های رشد مانند جسمی، ذهنیت روانی و اجتماعی

کودک آزاری سحر باباسلجی



کودک آزاری شامل رفتارهایی است که توسط افراد دیگر، خصوصاً بزرگسالان، نسبت به کودکان انجام می گیرد و به نوعی به سلامت جسمی و روانی آنان آسیب می رساند. اخیراً در رسانه ها در ایران اخباری مبنی بر اینکه کودک دو ساله ای در رشت، بدست ناپذیری خود مورد آزار جنسی قرار گرفته و سپس به قتل می رسد. در جامعه کنونی ایران که دم از آزادی، و برابری میزنند چگونه است که روز به روز به آمار کودک آزاری، قتل و آدم ربایی، افزوده می شود. آتنای ۸ ساله ستایش، به تازگی اهورای ۲ ساله رشتی که هر ۳ کودک قربانی اهداف شوم و جنایتکارانه قاتلین خود شدند. افسوس و صد افسوس در جامعه ایی که فقر فرهنگی بیداد می کند، کودکان از آسیب پذیرترین گروه های جامعه هستند و خطر تعرض افراد گوناگون در خانواده یا اجتماع، همواره آنها را تهدید می کند. روشن است بی مبالاتی

نقاشی از مریم (رونیا) رضایی علیه ازدواج کودکان



به مناسبت ۲۵ ام نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان
معصومه توکلی، فعال حقوق بشر در کمیته ی دفاع از حقوق زنان



موضوع تراژدی تن (خشونت خانگی) به سادگی می‌توان گفت انسان بدون بدنش تعریف نمی‌شود و بدن انسان و تصمیمات انسان درباره‌ی آن از یکدیگر تفکیک ناپذیرند؛ حق آزادی فردی نیز بدون تسلط انسان بر بدنش قابل درک نیست. در نتیجه حق مالکیت بر بدن در زمره‌ی حق بر آزادی و امنیت شخصی تعبیر می‌شود ماده‌ی سوم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر می‌گوید:

هر فردی سزاوار و محق به زندگی، آزادی و امنیت فردی است.

از مفهوم امروزی این حق چنین استنباط می‌گردد که، همه‌ی انسان‌ها حق دارند تا درباره‌ی سلامت شخصی، تمامیت جسمانی، روابط جنسی و فرزند آوری با آزادی تصمیم بگیرند. هیچ‌گونه ترس، نگرانی، خشونت و تبعیض نباید نسبت به انسان‌ها در این موقعیت برای ایجاد محدودیت در حق تسلط بر بدن خود اعمال گردد

در دیدگاه سنتی تحت تاثیر آموزه‌های مذهبی، فرهنگی و سیاست‌های برتری طلبانه، نژادپرستانه یا تبعیض آمیز همواره گستره تعریف امروزی درباره‌ی این حق را بر نمی‌تابد. از زمانی که کسب آزادی‌های فردی و اجتماعی از عرصه‌ی نظری وارد سیاست‌های دولت‌ها و قوانین ملی و بین المللی حقوق بشر شده است، به تدریج مفهوم تسلط و مالکیت بر بدن نیز وارد ادبیات حقوقی گردید.

مصادیق متعددی از اعمال تبعیض علیه انسان‌ها، به ویژه زنان، می‌توان برشمرد که منجر به عدم تسلط آن‌ها بر بدنشان می‌شود؛ نمونه‌ی روشن آن را می‌توان بردگی، کار

اجباری، قاچاق انسان و اندام انسانی، ازدواج در کودکی، ازدواج اجباری، هم‌چنین مهم‌تر دانستن نقش مادری از ماهیت وجودی زن تا عقیم سازی اجباری و اعمال مجازات برای سقط جنین را برشمرد.

حق انسان بر بدن خویش بدین معنا است که هر انسانی این حق را دارد که در آزادی کامل راجع به وضعیت بدنی خویش تصمیم گیری نماید. به موجب این حق، هر انسانی می‌بایست از هر نوع فشار خارجی (وارده از سوی افراد دیگر) که بدن او را تحت تاثیر قرار می‌دهد، مصون باشد. حق بر بدن این اجازه را به شخص می‌دهد تا او نسبت به بدن خویش حس استقلال داشته به طوری که بدن به عنوان حریم خصوصی فرد درآمده و احساس کند بر این بدن مالکیت دارد و احساس نکند که دیگری و یا حتی حکومت بر این بدن مالکیت دارد، متأسفانه در کشورهای با اکثریت مسلمان به نظر میرسد که فقط مردان نیستند که مالک بدن زنانند بلکه حکومت هم نمایندگی دارد از طرف شوهر، پدر، برادر... که مالکیت مردان خانه را بر تمام زنان آن خانه کاملاً مورد حمایت قرار دهد، و به هیچ وجه مالکیت زن بر بدنش را محترم نمی‌شمارد. هرگونه تعرض به این حریم، نقض یکی از حقوق بنیادین بشر شناخته می‌شود. حق بر بدن به صورت‌های گوناگون در اسناد بین المللی اشاره شده که از ماحصل آن‌ها می‌توان چنین نتیجه گرفت که هر نوع تغییر در وضعیت ظاهری و داخلی بدن انسان می‌بایست با رضایت خود شخص باشد.

موضوع حق زن بر بدن، موضوع گسترده ایست یکی از مهمترین مسایل مطروحه در حیطه حق بر بدن، خشونت خانگی است در این مقاله من به ریشه یابی خشونت خانگی و انواع و پیامدهای آن میپردازم.

برای ریشه یابی خشونت خانگی لازم میدانم ابتدا اشاره کنم که در بافت سنتی و مذهبی جامعه ایران از دیر باز زنان مورد خشونت خانگی بوده اند، با روی کار آمدن جمهوری اسلامی و انقلاب مردسالارانه ایران که بر تفاوت های جنسیتی و نقش زن در خانواده پافشاری میکند فرودستی زنان از سوی حاکمیت جدید تثبیت شد، ستم جنسی که در عرف و شرع وجود داشت، شکل قانونی به خود گرفت.

تحقیقات و بررسی های آسیب شناسان مسائل اجتماعی نشان می دهد، خشونت خانگی پیامد تبعیض جنسیتی است. البته اسناد بین المللی در این باره ساکت نیست، کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان در بر گیرنده همه انواع این خشونت هاست که ناشی از تبعیض جنسیتی است.

در ماده ۲ این کنوانسیون آمده است: دولتهای عضو، تبعیض علیه زنان را به هر شکل محکوم می‌نمایند و موافقت می‌نمایند بدون درنگ، به طرق مقتضی سیاست رفع تبعیض علیه زنان را تعقیب نمایند و بدین منظور، بر امور زیر تعهد می‌نمایند:

الف: گنجاندن اصل مساوات زن و مرد در قانون اساسی یا دیگر قوانین متناسب داخلی خود، اگر تا کنون چنین کاری انجام نشده و حصول اطمینان از تحقق عملی این اصل، از طریق وضع قانون و طرق مناسب دیگر.

ب: اتخاذ تدابیر قانونی و غیره از جمله وضع ضمانت اجراهای مناسب به منظور جلوگیری از اعمال تبعیض علیه زنان.

ج: حمایت قانون از حقوق زنان براساس تساوی با مردان و حصول تضمین و اطمینان از حمایت مؤثر زنان علیه هر نوع تبعیض، از طریق دادگاههای صالح ملی و دیگر مؤسسات عمومی.

د: خودداری از انجام هر گونه اقدام و عمل تبعیض آمیز علیه زنان و تضمین اینکه مقامات و مؤسسات عمومی بر طبق این تعهد عمل نمایند.

ه: اتخاذ هر گونه اقدام مناسب برای رفع تبعیض علیه زنان توسط هر فرد، سازمان یا مؤسسه.

و: اتخاذ تدابیر لازم، از جمله تدابیر قانونگذاری، برای تغییر یا لغو قوانین، مقررات، عادات و عملکردهایی که نسبت به زنان تبعیض آمیز هستند.

ز: نسخ کلیه مقررات کیفری داخلی که تبعیض علیه زنان را در بردارند.

لازم میدانم به دو موضوع در اینجا اشاره کنم:

۱- ضمن تحقیق در زمینه خشونت خانگی به ندرت به خشونت علیه دختران در خانواده اشاره شده بود و هر جا در مورد خشونت خانگی مطلبی نوشته شده بود منظور خشونت شوهران بر همسرشان بود در حالیکه من فکر میکنم اغلب زنان ابتدا در خانه پدر مورد خشونت واقع میشوند و بعد از ازدواج گاهی خشونت شوهران علیه خودشان را طبیعی میدانند. بنابراین این در هر جا و ازه زنان را به کار میبرم، منظورم کل جامعه زنان اعم از دختران و زنان متأهل است)

۲- آمارهایی که درصد خشونت خانگی علیه زنان در ایران را ۶۰ تا ۶۶ درصد اعلام میکرد در حالی که درصد بسیار زیادی از زنان قربانی هیچ وقت در آمارها دیده نمیشوند. آنها به عنوان زنان «سازشکار» و «صبور» لب به بیان مشکل باز نمی‌کنند. خشونت رفتاری است که با هدف آسیب

آسیب رساندن به دیگری ، به گونه های جسمی ، روانی ، تحمیل محدودیت های مالی ، ممانعت از پیشرفت های شغلی و ارتقای توانایی های فردی ، بی اعتنائی به دیگری در صورتی که میدانیم او به توجه و حمایت ما نیازمند است - و غیره گفته می شود.

*خشونت خانگی که تقسیم میشود به خشونت های زبانی، روانی، فیزیکی، حقوقی، جنسی، اقتصادی، فکری، آموزشی و مخاطرات که در خانه به زنان و دختران تحمیل می شود.

در تحقیقات به عمل آمده خشونت روانی و کلامی در رتبه نخست و خشونت جنسی رتبه آخر را دارد . خانواده هایی که از نظر فرهنگی ، اجتماعی در سطح بالاتری هستند اعمال خشونت بر علیه زنان در آنها در رتبه پایین تری وجود دارد و خانواده های که در سطح فرهنگی ، اجتماعی پایین تری هستند درصد اعمال خشونت بر علیه زنان به شدت بالاست.

قوانین در جمهوری اسلامی ایران متأسفانه بعضی از این خشونت ها را مورد حمایت قرار میدهد .

خشونت خانگی در نوع خشونت فیزیکی آن انواع مختلف دارد که متأسفانه اولاً به علت اینکه زنان علاقه ای ندارند که وارد مراکز انتظامی و دادگاهی شوند که به مهمترین دلیل آن اشاره کردم (زنان صبور و سازشکارو بعضاً ترس از بدتر شدن وضعیت و قضاوت اطرافیان که ترجیح میدهند سکوت کنند) و ثانیاً به این دلیل که میدانند گوش شنوایی وجود ندارد و به این خشونت نیروی انتظامی و حتی بعضاً دادگاه ها چندان اهمیت نمی دهند به این دلایل زنان اغلب ترجیح میدهند این خشونت ها که از طرف شوهر ، پدر ، برادر و یا افراد ذکور خانواده به آنها وارد میشود پنهان کنند البته این پنهان کاری در مورد خشونت خانگی خاص ایران نیست در همه دنیا زنها گاهی این خشونت ها را پنهان می کنند

ولی در ایران این پنهان کاری بیشتر از دیگر جوامع است چون در عرف و سنت و مذهب اغلب این خشونت ها طبیعی است و همچنین اتکالی به محافل پلیسی و قضایی ندارند و در قوانین هم کنترل خاصی در نظر گرفته نشده و از زنان در برابر خشونت خانگی حمایت نمیکند.

خشونت خانگی گاهی منجر به مرگ می شود ، جنایات و قتل های ناموسی از این دسته اند که قانونگذار نسبت به جانی بسیار مهربان است.

خشونت خانگی از نوع عاطفی که درقانون جمهوری اسلامی وجود دارد و به مرد حق چند همسری میدهد که عواطف زنان را

جریحه دار می کند

و همبینطور حق صبیغه کردن زنان دیگر برای مردان در قوانین ایران پذیرفته شده است.

خشونت جنسی از دیگر نوع خشونت خانگی است که متأسفانه قوانین ناظر بر این خشونت هاست اصل تمکین زن به معنای فرمان برداری بی چون و چرای زن از شوهر می باشد.

در ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی جمهوری اسلامی اشاره میکند ، هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند ، مستحق نفقه نخواهد بود در حقیقت زن مجازات می شود

اگر زنی که همسرش را دوست دارد در مواردی که آمادگی جسمی و روانی برای هم آغوشی ندارد ، احساس میکند به او تجاوز شده و مورد خشونت قرار گرفته است.

میتوان با اطمینان گفت ، تبعیض جنسیتی باعث خشونت میشود و خشونت چون باز تولید میشود انواع دیگری از خشونت را بوجود می آورد به عنوان مثال دخترانی که در خانه از شدت خشونت و محدودیت از سوی پدر ، برادر و افراد ذکور فامیل روبرومی شوند زمانی که خانه را ترک می کنند تا به وضعیت خود سر و سامان دهند، با برچسب دختران فراری که هم تحقیر آمیز و هم مجرمانه است بسیاری از امتیازات و احترامات زندگی فردی و اجتماعی را از دست می دهند ، این دختران یا به اجبار به خانه پدری یعنی محل خشونت بازگردانده میشوند بدون مددکاری برای رفع عامل خشونت یا در جامعه رها میشوند که با انواع دیگری از خشونت مثل بیکاری ، جذب شدن به گروه های فساد ، اعتیاد و غیره درگیر می شوند .

و باز به عنوان مثال زنی متاهل که از

خشونت خانگی خسته شده اگر طلاق بگیرد یا مجبور شود خانه را ترک کند ، مجبور میشود انواع دیگر خشونت را تحمل کند به عنوان یک زن بیوه در جامعه ای که حضور این زنان قابل احترام نیست زنی که بعد از طلاق احتمالاً منابع مالی و اغلب سر پناه خود را از دست داده اند و در موارد بسیار زیادی حتی فرصت دیدن فرزندانش را به بهانه های مختلف از او سلب کرده اند و چتر حمایت اجتماعی او را در بر نمی گیرد او مجبور میشود با خشونت های بسیاری دست و پنجه نرم کند . اگر بدون طلاق خانه را ترک کند مجبور میشود برخوردهای خشونت بار همسایه ، خویشاوندان و آشنایان را تحمل کند و یک زندگی اجتماعی بسیار محدود را تجربه کند

در پایان ، اینکه جمهوری اسلامی ایران در قانون اساسی اصل ۲۱ ماده ۱ میگوید ایجاد زمینه های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیا حقوق مادی و معنوی او و در همه مواردی که به زنان مربوط میشود با کلمات زیبایی مثل، احیای جایگاه واقعی زن ، زن را چون فرشته ای معرفی میکنند که جایگاه والایی دارد و از این دست ، با آن چیزی که عملاً بر سر زنان می آید منافات دارد ، با مشاهده نرخ آسیب پذیری زنان و اعمال خشونت علیه زنان علی رغم اینکه به دلایلی که گفته شد آمار واقعی وجود ندارد میبینیم که زن هیچگونه احترامی در ساختار قوانین کنونی ایران ندارد آنچه واقعی است ذهنیت بیمار و زن ستیز است که خشونت را بر زنان روا میدارد و ریشه در نگاه تبعیض آمیز در قوانین اسلامی ، عرف و سنت علیه زنان در ایران دارد به قولی خانه از پای بست ویران است ، خواجه در بند نقش ایوان است

جان **رضا شهابی** فعال و رهبر کارگران در خطر مرگ است
تا رهایی رضا شهابی و دیگر زندانیان دربند از مبارزه و تلاش دست نکشیم



این عکس قدیمی است

رضا شهابی

در زندان

سکته کرده است!

از لحظه مشاهده او در این وضعیت تا کنون :

هیچ خبری از سرنوشتش در دست نیست!

کمپین دفاع از رضا شهابی

از خشونت علیه زنان خبرنگار در محیط کاری، تا ادامه صفحه ی 6

شهروند به تماشای آن صحنه ایستاده بودند. بهار ادامه داد: همکارانم آمدند و من را در آغوش گرفتند. آنقدر به شدت فریاد می زدم که همانجا از هوش رفتم. فرخنده را چه کس یا کسانی کشتند؟ یک مشت مردی که نه وابسته به گروه طالب و نه داعش بودند و نه از جنگل و پشت کوه آمده بودند. تعداد زیادی از آن مرد ها کسانی بودند که سالها برای تحصیل پشت میز های مدارس و دانشگاه های افغانستان نشسته بودند یا حتی یک تعداد از آنها افرادی بودند که در جامعه هر روز با آنها به عنوان یک مغازه دار یک دستفروش یا حتی راننده ی تاکسی بودند که هر روز با من در یک محیط زندگی می کردند. با وجود چنین رخدادها خودتان می توانید تصور کنید که جان من و امثال من تنها با موجودیت گروه های تروریستی تهدید نمی شود. حتی وجود یک انسان زن ستیز مردسالار در همسایگی می تواند جان یک زن را در افغانستان به شدت تهدید کند. اگر فرخنده را که یک شهروند عادی و دختری که طبق دستورات سنتی و دینی آن هم با حجاب را اینگونه تکه تکه کردند. اگر به من هم دسترسی پیدا می کردند با من نیز به عنوان یک زن خبرنگار سر لخت و شنت شکن بدتر از فرخنده برخورد می کردند. من نیز سکوت را شکستم و گفتم به نظر من داستان فرخنده نمادی از طرز فکر مردان آن جامعه است که بیانگر اوضاع امنیتی زنان در جامعه می باشد.

من: دولت افغانستان که در طول این شانزده سال در اجلاس و کنفرانس های بین المللی داد از دفاع حقوق زنان را می زند و به کشورهای تمویل کننده ی اقتصادی برای مبارزه با خشونت علیه زنان پروژه ارایه می دهد، یا نهاد ها و سازمان هایی که پروژه هایی را برای بهبودی وضعیت امنیتی زنان در بستر جامعه روی دست میگیرند، چقدر در زمینه ی ایجاد امنیت و مصونیت زنان خبرنگار در افغانستان دستاورد داشته اند؟ جویا: در رابطه با مصونیت زنان خبرنگار برایت می گویم که افغانستان هیچ نوع پروژه ی خاصی و یا حمایتی وجود ندارد. خود شخص من از

سوی گروه طالبان، گروه های تندرو و یک سری افراد قدرتمند و مسلح، عملا بارها تا خانه مورد تعقیب قرار گرفتم و حتی تهدید شدم و پس از فرخنده به من در خیابان و جلوی ملا عام حمله ی فیزیکی شد. اما هیچ کسی نبود تا از من حمایت کند. ما کمیسیون امنیت خبرنگاران در افغانستان را داریم نهادی " دفاع از خبرنگاران " را داریم و تنها



کاری که این سازمان ها و نهاد ها می کنند، ترتیب و ارایه ی گزارش سالیانه است که در آن تعداد خبرنگارانی که در طول آن سال کشته می شوند، یا مورد حمله قرار میگیرند و حتی به دلایلی از کار اخراج می شوند را ارایه می کنند. این نهاد ها به هیچ وجه توان اجرایی ندارند و حکومت افغانستان هم هیچوقت علاقه یی برای مصونیت خبرنگاران نداشته است و این پروژه هم در کنار صد ها پروژه ی مسخره یی که دارند است. وقتی که تو به عنوان یک خبرنگار مورد آزار و اذیت قرار میگیری، می گویند خب بی بی جان " خانم جان " یا کارت را ترک کن و یا هر چه که مخالفین و قدرتمندان و راسا و مردان می گویند گوش کن، زیرا ما توانایی محافظت از خود را نداریم، چگونه از تو محافظت کنیم؟ پس می توان گفت، مرجعی که بتواند از خبرنگاران آن هم زنان خبرنگار دفاع کند در این سرزمین وجود ندارد و هیچ فشار خاصی، برای تامین امنیت جان خبرنگاران به دولت افغانستان وارد نمی شود. دولتمردانی که قدرت ایجاد امنیت برای شهروندان عادی را ندارند، چگونه می توانند جان خبرنگاران را که مسایل و رویدادهای سیاسی را که بانی آن

گروه های مسلح سیاسی است را بازتاب می دهند نجات دهند و امنیت را برای خبرنگاران تامین کنند؟ از سوی دیگر چون کم کاری، فساد ها و زد و بند های سیاسی و اقتصادی خود دولتمردان توسط خبرنگاران به پرده های تلویزیون و بلندگوهای رادیو نشر می شود، هیچگاه علاقه یی به محافظت این دسته از قشر جامعه ندارند.

من: در طول این سالها فعالیت گروهی از افراد به نام فعالین جامعه ی مدنی در افغانستان نسبتا پررنگ بوده تا چه میزان زنان فعال از حقوق مدنی زنان خبرنگار در دفاع کرده اند و خواهان ایجاد امنیت در محیط کار و مصونیت جانی در مقابل افراد مسلح و گروه های تندرو در افغانستان شده اند؟ حقوق زنان در افغانستان به یک موضوع بسیار کلیشه یی مبدل شده است. با تاسف یک تعداد از افرادی که به صورت غیر مسلکی در این زمینه فعال شده اند باعث شده تا آنها کدام پالیسی خاصی را برای دفاع از حقوق زنان نداشته باشند تا بتوانند دونه ها را قانع کنند. می توانم بگویم که در افغانستان پدیده ی دفاع از حقوق زنان اکثرا به صورت آماتور پیش می رود برای همین فعالین هنوز درگیر دفاع از حقوق زنان خانه نشین که مورد خشونت قرار گرفته اند هستند و تاکنون برنامه ی خاصی برای دفاع از حقوق زنان خبرنگار و دادخواهی برای امنیت آنها در محیط کار صورت نگرفته است. فعالین در حال حاضر توانسته اند فقط یک سری از خانه های امن و امکانات اولیه را ایجاد کرده اند. از دیدگاه من مشکل فقط با راه اندازی خانه های امن حل نمی شود. باید تلاش ها بیشتر از این باشد زیرا طیف خشونت علیه زنان بسیار گسترده است و ایجاد امنیت برای زنان خبرنگار را نیز دربر میگیرد. نهاد هایی که در عرصه ی زنان فعال هستند تاکنون نتوانسته اند کدام دستاورد بنیادی داشته باشند. به طور مثال تا کنون کدام قانون بسیار قوی و مصون از سوی آنها در پارلمان ارایه و تصویب نشده است تا بتوانند در نهاد ها ایجاد و به اجرا گذاشته شود. من به عنوان یک زن خبرنگار فکر میکنم کارکرد های این نهاد ها زیاد مفید واقع نمی شود. بهار به داستان سحر گل یک دختر ۱۴ ساله ی بغلانی که اوج خشونت علیه زنان

در این سرزمین را بازگو می کند اشاره بی کرد. تنهای کاری که از سوی نهاد ها برای این دختر بیچاره شد، درمان و پنهان کردن آن در خانه های امن بود. افرادی که به سحر گل خشونت وارد کرده بودند به زندان افتادند و یک تن از آنها خوشو "مادر شوهر" سحر گل بود که در زندان افتاده بود و من با چشمان خود دیدم که چگونه این زن برای خود در زندان یک امپراتوری ساخته بود.

قبلا به عروس خود خشونت می کرد اما حال به زنایی که در آن زندان بسر می برند

خشونت می کند. در کل میتوان گفت پدیده ی خشونت علیه زنان در افغانستان یک موضوع پذیرفته شده از سوی مردم به خصوص زنان است. اگر شوهرت تو را مورد لت و کوب قرار دهد و تو سکوت اختیار کنی بدین معناست که تو زنی نجیب هستی. وقتی این موضوع را از دید من بیش از ۹۰ درصد زنان پذیرفته اند پس زنایی که در این زمینه فعالند را شامل می شود و وقتی که زنان بدون آگاهی دقیق و به گونه ی آماتور نهاد ها و سازمانها را ایجاد می کنند، چگونه می توانند این پدیده را ریشه کن کنند؟ اما از یک سوی دیگر به نظر من فعالیت زنان آماتور هم غنیمت است. جای خوشحالیست که زنان افغانستان در یک جامعه ی کاملا زن ستیز این جرات را به خود داده و در این راستا گام برداشته اند زیرا اگر زنی مورد خشونت قرار بگیرد باز هم یک امیدی برایش باقی مانده که نهاد ها و خانه های امنی در آنجا وجود دارد و یا وزارت امور زنان ایجاد شده که از من دفاع می کند اما موضوع اینجاست که کمک ها خیلی بنیادی نیست.

بهار در گفتمان ما خیلی از فرهنگ ضد زن و تابو شکنی های دوران نوجوانی ات حرف به میان آمد، آیا این حس از چه زمانی در تو به عنوان یک موجود از دیدگاه جامعه ضعیفه و جنس دوم شکل گرفت و واکنش هایت از چه سنی آغاز شد؟

سحر من می خواهم برایت بگویم که به عنوان یک دختر وقتی تو در یک جامعه ی سنتی به نام افغانستان به دنیا میایی، تو شرمی بیش بر پیکر خانواده و جامعه نیستی.

او را هم ببینم. تو حق نداری این حق را از من بگیری. من الان که یادم می آید به عنوان یک دختر افغان از روزی که خود را می شناسم تا امروز تمام رفتارهای من تابو شکنی بوده است. اگر من طبق میل فرهنگ و عرف جامعه رفتار می کردم احتمالا تاکنون مادر ۴ تا ۵ کودک بودم و هر روز هم شوهرم من را مورد لت و کوب قرار میداد.



از او در مورد تابو شکنی هایش در دنیای مجازی پرسیدم.

من فکر میکنم در دنیای مجازی که خیلی با دنیای پروفشنال من نزدیک است، چون من در دنیای مجازی کارهای را انجام میدهم که مربوط به پیشه ی من می شود از جمله نشر گزارش هایم و یا نشر عکس هایم در حین انجام وظیفه من هفت سال پیش یعنی در ۲۰۱۰ از جمله محدود دختران در افغانستان بودم در دنیای مجازی فیس بوک، با عکس و هویت خودم آن هم بدون حجاب کاربری ساختم. به راحتی خودم و هویتم را اعلام کردم که نام من بهار است و این هم حرفه ی من است. این در حالیکه که بسیار از دختران خبرنگار در آن زمان از ترس اینکه مردان در دنیای مجازی از عکس شان سو استفاده نکنند و در دسر برایشان اینجاد نشود، از سوی مردان فامیل مورد لت و کوب و بازخواست قرار نگیرند، جرات به نشر عکس خود حتی با حجاب را هم نداشتند. با نام های مستعار برای خود کاربری ایجاد می کردند. آخرین تحقیقاتی که در سال ۲۰۱۶ برای دانشگاه آکسفورد انجام دادم، در مورد تاثیر دنیای مجازی در تابو شکنی زنها در افغانستان بود. اینکه زنان در افغانستان چقدر

این موضوع را حتی خانواده های روشنفکر چه در موردش حرف بزنند یا چه سکوت اختیار کنند، از سوی اطرافیان به خاطر به دنیا آمدن فرزند دختر کنایه ها و حرف هایی می شنوند. زمانی که در یک خانه صدای گریه ی نوزاد پسر بعد از به دنیا آمدنش می پیچد، همه ی اعضای خانواده به خود افتخار می کنند و صدای خنده و جشن و سرور به گوش می رسد. دوستانشان برای تبریک گفتن به خانه ی آنها می روند و مراسم شب شش و نام مانی برگزار می کنند. اما زمانی که در اکثر خانه ها دختر به دنیا می آید از این خبرها نیست. من از زمانی شش یا هفت ساله بودم همیشه علاقه داشتم تا با برادرانم به شنا بروم، اما از سوی مادرم این جمله را می شنیدم که تو به عنوان یک دختر نمی توانی این کار را انجام دهی، من احساس سرخوردگی کردم حس بدی داشتم یا اینکه زمانی که به مدرسه می رفتم و دوست داشتم ورزش کنم به من میگفتند، دختر اجازه ندارد که ورزش های سخت و ثقیل انجام دهد. چون تو نباید پاهایت را خیلی هنگام ورزش کردن باز کنی، وقتی می پرسیدم چرا؟ به من می گفتند چون دختر پاره می شود، در حالی که به عنوان یک دختر ۱۴ ساله درک کلمه ی پارگی برایم سخت بود. تا اینکه بزرگ شدم و فهمیدم که دختران یک ماهیچه به نام پرده ی بکارت دارند که باید از آن محافظت کنند. احساس ناخوش آیندی به شنیدن این حرف ها داشتم. آن زمان کودک بودم و دقیقا نمی توانستم برای حسم که به من میگفت زن یعنی سرخورده و تبعید شده، واژه های دقیق را نسبت به آنها استفاده کنم. بعد ها که در موردش فکر کردم به این موضوع پی بردم. من دختری بودم که در خردسالی در تیم فوتبال مدرسه ام اشتراک کردم و یکی از بازیکنان بودم اینجا بود که تابو شکنی های من آغاز شد.

وقتی در دانشگاه درس می خواندیم و استادان پرده ها را پایین می کرد و یا روی شیشه های کلاس کاغذ می چسباند تا ما نتوانیم به بیرون اشراف داشته باشیم، تا پسران را دید نزنیم من از جایم بلند می شدم و کاغذ ها را می کشیدم و میگفتم من نیاز به نور آفتاب دارم، من نیاز دارم تا پارک را ببینم و اگر احیانا پسری هم آنجا ایستاده است

از این فرصت برای تابو شکنی ها و حمایت از یکدیگر استفاده می کنند تا بتوانند با هم متحد شوند. در این تحقیق من با یکصد خانم و دختر گفتگو کردم و نتیجه ی جالبی که به دستم آمد این بود که از این صد زن فقط ۱۰ درصد زنان با نام واقعی و عکس خود در دنیای مجازی ایجاد کاربری کرده اند و علیه فرهنگ هایی که ایجاد تابو می کند جنگیده اند و عملاً به صراحت در مورد این مسایل در کاربری های خود نوشته اند.

به طور مثال در مورد بکارت، پرپود و اینکه می خواهند دوست پسر داشته باشند. در مورد اینکه دوست دارند حق انتخاب داشته باشند یا اینکه می خواهد ازدواج مجدد پس از فوت همسر و یا طلاق داشته باشند، و اینکه زن نیز نفس می کشد و حق دارد برای زندگی خود انتخاب های داشته باشد و این موضوع شرم که در جامعه ی ما شرم و از دیدگاه جهانیان عیب نیست مبارزه هایی صورت گرفته است. وقتی ما در دنیای مجازی با یکدیگر ارتباط داریم فکر میکنیم که تعداد زیادی از دختران برای دریافت آزادی و حق انتخاب در افغانستان تلاش می کنند، اما وقتی شما در این زمینه شروع به تحقیق کنید با تعداد بسیار کمی از چنین دختران شجاع در سراسر افغانستان مواجه می شوید. فعالیت های چشمگیر از زنان و دخترانی است که در داخل افغانستان با هویت اصلی خود راجع به خیلی از مسایل بی پرده سخن می گویند.

به عنوان آخرین سوالم از بهار پرسیدم تا چه میزان به نتیجه ی این مبارزات خوش بینی و فکر میکنی فعالیت زنان امروزی در دنیای مجازی تا چه میزان به زنان و دختران در آینده برای تابوشکنی ها در فرهنگ انگیزه می دهد؟ از دیدگاه من با تمام چالش هایی که تا امروزه با آن مواجه شده ایم و انتظارش می رود که این موانع از جانب یک تعداد در آینده بیشتر هم شود. فضا برای رشد زنان بهتر می شود برای اینکه از سال ۲۰۰۷ تاکنون تعداد دخترانی که از اینترنت استفاده می کردند که تنها ۴ الی ۵ درصد زنان در افغانستان بود اکنون پس از گذشت ۱۰ سال تعداد زنانی که در افغانستان به اینترنت دسترسی دارند به ۳۰ درصد افزایش یافته است که این آمار نشان دهنده ی بهبود وضعیت اقتصادی زنان در جامعه است و این وضعیت رو به بهبود است.

داستان "تقدیم به همه میخک های عاشق" مهنوش معظمی گودرزی

رنگ می دید که پریشان، پرپر کنان، افتاده و سر در سینه داغ فرو برده در آغوش های یکدیگر تسکین می جستند. فریبا یکی از آنانی بود که ماه ها در پشت دیوار های زندان اوین خود را با یک تفکر دروغ و یک فریب ارام کرده بود که یک زندانی با حکم حبس گرفته را هرگز به مقابل جوخه دار نخواهند برد. اکنون فریبا بود در میان کوه های شرمنده، درخت های به زوزه وی وی کنان و مردم عزا دار و با دنیای از گریه. اما دیوار های زندان اوین او را از گریستن منع میکردند. پشت آن دیوار ها در تاریکی شب و در خواب غفلت شهر صد ها لبخند گلوله ها را در سینه سرود های خود جای داده بودند. جای برای گریستن نبود. فریبا میدانست و نمی دانست. که به کجا آرامش را جستجو خواهد کرد. شاید آن مغازه کوچک و بهم ریخته گل فروشی محله که صاحبش آن پیرمرد قوزی هر سپیده دم با لبخندی از کنار فروشگاه بزرگ گل فروشی سر خیابان رد می شد و بی اعتنا به آن همه شکوه زرق و برق فروشگاه رقیب میرفت که گل های خود را به علی ها بفروشد و فریبا های که سال ها برای زنده ماندن عشق میخک ها را می خریدند. و فریبا تهی از جان به پای میخک ها افتاد. نگاهی به پیرمرد که از قوز کمرش بیشتر خم شده بود کرد. پیرمرد از نگاه زن بیشتر خمیده شد و خود را روی تنها صندلی شکسته انداخت. فریبا سر را به نرمی در گل های میخک فرو برد که زیبایی های آنها نمیرد. پیرمرد نمی دانست که ان شیونی که در خفگی محله جیغ کشید از سینه زن بیرون زد و یا حق میخک ها بود که بسختی به گریه بودند.

خود لمس کرد ...
گی لی لی لی لی لی
گل زدن زن ها در جشن عروسی و عقد اوج شادی رسیدن دو یار است، آن انتظار به خلوت رفتن و لمس پیکر معشوق و از فردا ها گفتن
گی لی لی لی لی لی
مادرش ساعت را به دست داماد خود کرد، زن و مرد بدور سفره عقد برقص بودند. فریبا به آرامی و در مقابل ذره بین تعصب پدرش دست علی را فشرده و زمزمه کرد
برای من همیشه باقی بمان، حتی اگر در کنار من نبودی...
و علی لبخند زد. چه سکوتی و چه داستانهایی در آن چشمهای معشوق به نگارش بود. چرا هیچ گاه به زن قول ماندن را نداد؟ مگر او. عاشق نبود؟
شب عروسی خلوت با شکوه زوج است که تصویر لحظه هایش تا آن آخرین ثانیه های عمر در دیواره دل میخکوب می شود. اما برای این وصال شرط تحمل انجام سنت ها و بودن در سرور و پایکوبی لازم بود، شتابی نبود، عمری طولانی به انتظارشان آواز میخک ها را میخواند. اما حال در پاییز ۶۷ در خزان باور ها او را تنها با یک ساعت و ساک از زندان بیرون انداختند، خیلی دور از آن جهان پر تمنای از برای یک دیدار و آن پرسش ها بی جواب که با تارهای دل چنگ زده بودند تا آن نوای شک در اعماق درون آشفته او موج بزند.
فقط دو جمله، دو سخن سرد بر آمده از ظالمات وحشت!
دیگر در بیرون زندان بود، بی چشم بند. او جمعیت را خیلی بی سو و در یک مه خاکستری

میخک ها گریستند
معدم معدوم
چشمانش که باز شدند، شاخه های گل میخک سرخ و سفید گلدان کنار پنجره اولین تصویر از زندگی دوباره ای را به فریبا هدیه دادند و با گرمای دستهای علی به اندرک زیبا از بازگشت به صبح را رسید.
عشق و مقاومت!
چرا فقط گل میخک؟
و دیگر هرگز این سوال را از علی نپرسید. او یاد گرفت که گل سرخ نشانه عشق علی به او است و گل میخک سفید پاکی و شفافی عشق آنها بود، استواری و توانایی
به علت اغتشاش و معدوم گشته است.
و گل میخک هر روز در گلدان میز آشپزخانه به فریبا سلامی می گفت. حتی در آن روز های سخت بیماری هم ارمغانی از دست های علی بود که باید بخواد که بر خیزد و روز را برای شوهر و دخترش معنی دهد. زندگی زیباتر از آن است که به آسانی بیماری ها و ضحاک های خونخوار آن را از تو بگیرند.
معدم معدوم
چرا باید به معنای معدوم فکر بکند آنجا که زیبایی خاطره های گل میخک در ذهنش نشسته است؟
این را شوهر شما خواسته است که به شخص شما بدیهم

فریبا در غوغای اضطراب آن تاریکی چشمان زیر چشم بندها ساعتی را در دستهای لرزان



Iranian Lesbian & Transgender Network

شش رنگ 6Rang

شش رنگ هفت ساله شد

هفت سال پیش، در نوامبر ۲۰۱۰ (آبان ماه ۱۳۸۹)، شش رنگ (بیانیته شبکه زنان لزبین و ترنس‌جنس‌های ایرانی) از دل اولین گردهمایی گروهی از لزبین‌ها و ترنس‌های ایرانی و با درک نیاز به هم پیوستن در یک تشکل با هدف مبارزه با همجنسگر استیزی، ترنس‌ستیزی و طرح مسائل ویژه و مشترک این گروه از جامعه رنگین‌کمائی ایجاد شد.

ما در پس این نشست، اتاق کوچکی را در فیسبوک؛ به قول ویرجینیا وولف "اتاقی از آن خود"، بنا کردیم، و دعوت از دیگران آغاز شد. برخی در دوره این حضور و آشنایی در جمع، اعتماد به نفس سرکوب شده‌شان را باز یافتند، و گاه برای اولین بار همتایان‌شان را ملاقات کردند. توانایی‌هایشان را به کار گرفتند و ایده‌هایشان را عملی کردند. کم‌کم زیاد شدیم. و هر چه بیشتر شدیم، آرزوها و خواسته‌هایمان نیز بزرگتر و بیشتر شد.

تصمیم گرفتیم با خلا موجود در رسانه‌های پرمخاطب در خبررسانی حول موضوعات جنسیتی و جامعه‌ال‌جی‌بی‌تی تا حد امکان مقابله کنیم. تصمیم گرفتیم حضورمان را در مجامع بین‌المللی گسترده کنیم، از بی‌حقوقی‌مان در ایران بگوییم و تلاش کنیم فشار جامعه بین‌المللی را بر دولت ایران برای بهبود وضعیتمان به کار گیریم.

آرام آرام برای ثبت تاریخمان شروع به نوشتن کردیم. با هم موضوع تعیین کردیم و تقریر و منتشر کردیم، با گسترش شبکه‌های اجتماعی، توانستیم با دوستانی خارج از خودمان نیز ارتباط گرفته و برای بسیاری از دوستان لزبین و گی و ترنس در ایران نیز به نقطه‌امیدی بدل شویم که این امر مسئولیت همه ما را دو چندان می‌کرد.

تحقیق و نگارش روایت زیست همجنس‌گرایان و ترنس‌جنس‌ها در ایران و انتشار آن برای ما اجرای امری مهم و ضروری بود که بالاخره حاصل تلاش‌هایمان در پنج سالگی شش‌رنگ به بار نشست.

اما همه این موفقیت‌ها بدون مانع نبوده است. یکی از چالش‌های ما، مقابله با سیاست‌گریزی در جامعه‌ال‌جی‌بی‌تی و تلاش برای توضیح چرایی شرایطی که ما با آن روبرو هستیم، بود. در این زمینه نیز موفقیت‌های شایانی بدست آورده ایم که نمونه آن را می‌توان در طرح مطالبات‌مان در دوره "انتخابات" اخیر دید و همچنین بیانیته‌ها و کامنت‌های گوناگون که به مناسبت‌های دیگر مثل اول ماه مه و یا روز زن، اظهار نظر می‌کنند. در همین راستا بود که کمپین "آزی به تغییر" برای اولین بار بیش از ۷۰ چهره ادبی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه روشنفکری ایران را حول خواسته آزادی گرایش جنسی و هویت جنسی، و لغو جرم‌انگاری همجنس‌گرایی با ضبط و نشر پیام‌های ویدیویی به صحنه آورد. این کمپین با بیش از یک میلیون بیننده، قطعاً یکی از مهمترین فرازهای سال گذشته ما و جامعه ایرانی در کلیت خود بوده است.

از سوی دیگر موضوع عدم وحدت درون جامعه ترنس و همجنس‌گرایان به موضوع روز و مناقشه‌برانگیز بدل شده است. هنوز نتوانستیم، گفت‌وگو و وحدت بین لزبین‌ها، گی‌ها و ترنس‌ها و بایسکسوال‌ها را با حفظ اختلافاتمان و با تاکید و حفظ استقلال رای‌مان نهادینه کنیم. بی‌دلیل نیست که جریان‌ات نزدیک به قدرت در ایران، تحت عنوان پزشک و روانپزشک و جامعه‌شناس، بر طبل جدایی ترنس‌ها از "ال‌جی‌بی‌تی" می‌کوبند و گاه نیز برخی از دوستان ترنس‌سکسوال بدون آگاهی از اهداف بانیان این گفت‌وگو، گمان می‌برند، با چنین جدایی‌ای در جامعه بیشتر پذیرفته می‌شوند. آنها فراموش می‌کنند که سرکوب گروه‌های گسسته و جدا از هم بسیار راحت‌تر است. اگر ما از حق بهرسمیت شناخته شدن هویت جنسی‌مان دفاع

با سپاس از ارسال مطلب برای درج در ماهنامه رهائی زن توجه شما را به نکات زیر جلب مینمایم

سیاست ماهنامه رهائی زن در قبال مقالات و مطالب دریافتی به قرار زیر است:

1. صرفا مطالب و مقالاتی برای درج در نشریه بررسی میشوند که بنحوی به مسئله بیحقوقی و مبارزات زنان و کودکان مرتبط باشد.
 2. فقط مقالات آرژینال برای انتشار پذیرفته میشوند و نویسنده متعهد میشود تا پس از انتشار نشریه، مطلب مورد نظر را در سایت ها و یا نشریه های دیگری به چاپ نرساند.
 3. انعکاس مطالب و مقالات در سایتها یا نشریات دیگر صرفا با ذکر ماخذ . نویسنده مقالات نیز شامل این تعهد می شود.
 4. از آنجا که نشریه رهائی زن مستقل و در راستای آزادی و رهائی و برابری است و برای آزادی و رهائی هر انسانی تلاش می کند. چاپ مقالاتی که تبلیغ مذهب، ملیت ، قومیت را می کند . در نشریه منتشر نخواهد شد.
 5. مقالات دریافتی نباید از یک صفحه A4 با فونت 12 کمتر باشند.
 6. مطالب و نوشتارها تنها در فرمات مایکروسافت وورد Word پذیرفته میشوند.
 7. نشریه رهائی زن بنا به تشخیص خویش مقالات و مطالب منتشره دیگر رسانه ها را با ذکر ماخذ منتشر خواهد کرد.
- با سپاس از مشارکت شما در غنی بخشیدن به ماهنامه رهائی زن

مدیر مسئول نشریه

سردبیر

شراره رضائی

مینو همتی

فقر در حاشیه تهران؛ از کار میان اسید و سوزن صنعتی تا تن فروشی در ۱۰ سالگی

پناه گودنشینان: فاطمه در ۸ سالگی برای مدتی هر روز به بهانه بستنی و... به کارگاه چوب بری کشیده می‌شد و آنجا مورد تجاوز قرار می‌گرفت.

گندم‌های طلایی در کنار جاده‌ای فرعی که سطح پر دست انداز آن چیزی میان آسفالت و خاکی است، تکان تکان می‌خورند و بالای آن‌ها ابری تشکیل شده است. همه چیز در آن سوی گندمزار کوچک در هاله‌ای از غبار به چشم می‌آید. مردی سوار بر کمباین در میان گندم‌ها حرکت می‌کند و دروی محصول، ابر کوچکی را در نزدیکی شهری با زندگی‌های غبار آلود ایجاد کرده است. کمی جلوتر از آن، جاده به سمت خاکی شدن می‌پیچد و تا جایی پیش می‌رود که تا چشم کار می‌کند، خاک است و خاک و دخمه‌های آجری.



همین حوالی تهران، چند سال پیش مددکارها در کارگاهی را کوبیدند، مردی از کارگاه چوب‌بری بیرون آمد و گفت هیچ کس اینجا نیست، اما کمی بعد از آن 4 دختر بچه کمتر از ۱۰ سال با گریه و چهره‌هایی مستأصل به دو فرار کردند، بیرون آمدند و به مددکارها پناه بردند. آن طرف‌تر هم باغی است که پای دنیا دخترکی ۷ ساله را به خاطر تجاوز سرایدار به او به دادگاه باز کرد و پرونده‌اش را به دیوان عالی کشور رساند.

دختری که از ۴ تا ۶ سالگی به طور مستمر در همین باغ، به جسم نحیف و روح لطیفش تعرض می‌شده است. همین حوالی دختری زندگی می‌کند که پدرش افغان و مادر معتادش ایرانی است. ۱۰ ساله است اما شناسنامه ندارد. چند وقت پیش مادر او برای دریافت مواد تلاش می‌کرد تا کودکش را به مردی اجاره دهد، مردی که کارش همین و در محله‌های فقیرنشین معروف است. رویا هم حتی پیش از آنکه به سن بلوغ برسد به همین ترتیب، تجربه تجاوز را از سر می‌گذراند. اینجا فقر و اوضاع نابسامان اقتصادی، کارهای سخت انجام دادن و تجربه خشونت‌های جنسی و جسمی خاطرهای مشترک میان بچه‌هایی است که بعضی افغان هستند، بعضی ایرانی و بعضی‌ها نیز یکی از والدین‌شان ایرانی و دیگری افغان است. مدیرعامل سازمان خدمات اجتماعی شهرداری تهران به تازگی با اعلام نتایج یک پژوهش درباره ۴۰۰ کودک کار گفته است: «ثابت می‌کنیم که به ۹۰ درصد کودکان کار تجاوز می‌شود».

تجاوز میان زباله‌ها

بالاخر از این منطقه، شهرکی از توابع جنوب تهران، در کنار کوره‌های آجرپزی بیغوله‌هایی ساخته شده و چند خانوار آنجا کنار هم زندگی می‌کنند. دختر بچه‌های لاغر اندام با پیراهن‌هایی بلند در میان خاک‌ها روزگار می‌گذرانند و به صاحب کوره «آریاب» می‌گویند. هوای عصر پاییز در این بیابان سرد است و آتشی روشن کرده‌اند. دخترک ۷ ساله آجرهای کوچکی برمی‌دارد، روی منبع آتش پرت می‌کند تا آن را خاموش کند، با مهارت دست هایش را برای نشان دادن نحوه کارش تکان می‌دهد و می‌گوید: «ما هم آجر می‌زدیم. آجرها را برمی‌داشتیم اینجوری اینجوری، خانه به خانه کنار هم می‌چیدیم. سخت بود. سنگین بودند.» رکود ساختمانی دامن کودکان کار در کوره‌های آجرپزی را نیز گرفته است و کسب و کار دیگری در این جغرافیای بیابانی رونق گرفته است.

یکی از اعضای جمعیت امام علی می‌گوید: «قبلاً بچه‌ها در کوره‌ها یا واحدهای صنعتی کار می‌کردند، اما مثل تمام بخش‌های اقتصاد، این کار هم به رکود خورد. الان بچه‌ها زباله‌گردی می‌کنند و پول در می‌آورند.» حالا کوره‌ها به گاراژی از ضایعات که حکم پول را برای کودکی بچه‌ها دارد، تبدیل شده‌اند. بچه‌ها زباله‌ها را به کوره‌های متروک می‌آورند، آن‌ها را دیو و تفکیک می‌کنند و به پیمان کارهای بازیافت شهرداری می‌فروشند.

الهام فخاری، عضو شورای شهر تهران چند وقت پیش گفته بود: «سوءاستفاده جنسی بزرگترین آسیب برای بچه‌های زباله‌گرد است.» اینجا، یکی از محله‌های حاشیه است که از درد فقر، همه نوع آسیبی در آن جریان دارد. هر بار که خبری از قتل، تجاوز، کودک آزاری و... منتشر می‌شود، موجی از درد را همراه خود می‌کشاند، چند وقت بعد فراموش می‌شود تا کار به حادثه بعدی برسد. اما در سکونتگاه‌های فقیرنشین درد روایت هر روزه آن هاست. بچه‌هایی که در میان خانواده‌هایی معتاد، کار می‌کنند و گاه نیز در کودکی بعد از تجربه‌های تجاوز کارشان به اعتیاد جنسی و تن‌فروشی می‌رسد.

کار میان اسید و سوزن صنعتی

رعنا، دختر ۱۹ ساله‌ای است که از نخستین سال‌های نوجوانی خود کار کرده است. نه دستفروشی، نه گل‌فروشی و نه پاک کردن شیشه‌های ماشین‌ها سر چهارراه، او روزهای ۱۱ تا ۱۵ سالگی‌اش را در کارگاه قطعه‌سازی خودرو گذرانده است. حالا سیمای او نه دختر جوان ۱۹ ساله، که زنی استخوان ترکانده با نگاهی رنج دیده است. او در این شهرک زندگی کرده، روستایی که تا چند وقت پیش حاشیه بوده و حالا بدون هیچ زیرساخت و تأسیساتی، به شهر تبدیل شده است. رعنا با حواس‌پرتی از روی زمان و سال‌ها می‌گذرد و کارش را چنین روایت می‌کند: «در یک کارخانه خیلی بزرگ کار می‌کردم. سوله ۷۰۰ متری بود. طاقچه و باکس ماشین می‌زدیم. برای همه جور ماشین‌هایی هم بود، پرشیا، ۲۰۶ و... خیلی سخت بود و خطر داشت. یکبار داشتم طاقچه‌ها را منگنه می‌زدم، دو تا انگشتم سوزن خورد و چسبید به هم. دو ساعت فقط گریه می‌کردم. نمی‌دانستم باید چه کار کنم. دست یکی از همکارهایمان هم قطع شد. از آنجا بیرونم کردند، پولم را درست ندادند. او بعد از آن سر کاری رفته که اسمش را «آبکاری» می‌گذارند: «این چیزهای فلزی را که از آن لیوان و ظرف آویزان می‌کنند، آبکاری می‌کردیم.»

در اسید می‌گذاشتیم که رنگ زندگی‌اش برود. خیلی وقت‌ها اسید می‌پاشید و صورتت را می‌سوزاند. خیلی سخت بود. شب‌ها هم که خانه می‌رفتم، نمی‌توانستم بخوابم. آدم است دیگر، می‌ترسد. «ترس او نه از زندگی فقیرانه در محله موادفروش‌ها، بلکه از پدرش بوده است. پدری معتاد که به دختر هایش دست درازی و تعرض می‌کرد.

تن فروشی در ۱۰ سالگی، برای ۵ هزار تومان

رعنا حالا در خانه علم جمعیت امام علی زندگی می‌کند و کارهای ساختمانی را انجام می‌دهد، او می‌گوید: «الان خواهرم مشکلی دارد که نمی‌توانم بگذارم خانه بماند، بزرگترین خواسته‌ام این است که او را پیش خودم بیاورم.» «دو تا از خواهر هایش در بهزیستی زندگی می‌کنند اما خواهر ۱۳ ساله دیگرش را از بهزیستی بیرون کرده‌اند. او ابا دارد از مشکل خواهرش بگوید، اما روایت مددکاران از فاطمه که در ۸ سالگی تجربه تجاوز صاحب کارگاهی چوب‌بری را از سر گذرانده، روشن است.

مسعود، یکی از مددکاران این خانواده چنین روایت می‌کند: «پدر خانواده حتی قرص تقویتی می‌خورد که شب‌ها به بچه‌هایش تعرض کند. بچه‌ها از او می‌ترسیدند و به آدم‌های دیگر راحت اعتماد کردند. فاطمه در ۸ سالگی برای مدتی هر روز به بهانه بستنی و... به کارگاه چوب بری کشیده می‌شد و آنجا مورد تجاوز قرار می‌گرفت. کار به جایی رسید که او به این وضعیت عادت کرد. ۱۰ سالش بیشتر نبود اما حتی بلال فروش و کله‌یز محل نیز به او دست درازی کرده بودند و با دریافت‌های ۲ هزار تومانی و ۵ هزار تومانی، این کار هر روزش شده بود.» «مسعود درباره وضعیتی که به آن اعتیاد جنسی می‌گویند، ادامه می‌دهد: «کار به جایی رسید که خودش آمد پیش ما و گفت از این وضعیت خسته شدم، از خودم بدم می‌آید.»

او را بهزیستی بردیم، اما آنجا هم به خاطر مشکلات روان شناختی زیادی که برایش پیش آمده بود، اذیت می‌کرد و بعد از دو ماه خودشان را او به خانه برگرداندند. یکی از وقت‌هایی که پدرشان می‌خواست بچه‌ها را اذیت کند، دخترها با آجر به سر او زدند. ما با پلیس تماس گرفتیم، گفتند ساعت ۱۲ شب حکم ورود به منزل نداریم و مجبور شدیم با کمپ‌های ترک اعتیاد تماس بگیریم. «بعد از آن، دو ماه طول می‌کشید تا مددکارها بتوانند به کمک وکیل، با جرم پرداخت نکردن نفقه و کودک آزاری که خود پدر به آن اعتراف کرده بود، حدود دو سال مرد معتاد را به زندان ببنداند. مددکار این خانواده می‌گوید: «حالا نیز دوران حبسش تمام و آزاد شده است. اما در این مدت، مادر خانواده هم دیگر از همه چیز عبور کرد و آنقدر وضعیت‌شان با فقر همراه بود که خانه را به پاتوقی برای کارهای خودش تبدیل کرد.»

چهره فاطمه با وجود قامت کوتاهش، شباهتی به دخترکان نوجوان ندارد، کم حرف است و در نگاهش تشویش زنان رنج کشیده و میانسالی می‌گذرد. زندگی در محله‌ای فقیرنشین، تنها کودکی و نوجوانی را از او دریغ نکرده است؛ درد روایت هر روز بچه‌هایی است که روزها و شب‌هایشان را با فاصله نیم ساعتی از پایتخت در محله‌های فراموش شده می‌گذرانند و در هیاهوهای رسانه‌ای نیز جایی ندارند.

زندگی در اوضاع بد اقتصادی کار را به جایی رسانده است که مضامین اجتماعی به روند عادی زندگی بچه‌ها تبدیل شده است. پسر بچه‌ای ۷ ساله می‌گوید: «اینجا پسر بزرگ‌ها با ما کاری می‌کنند که ما همان کارها را با دخترهای کوچکتر می‌کنیم.»

مطالب، نشریه ها و مصاحبه های تلویزیونی سازمان رهایی زن را می

توانید از طریق آدرس های زیر دنبال کنید و با ما همراه باشید

سایت نشریه رهایی زن

<https://rahaizanorg.blogspot.de/>

آرشیو مقالات

<http://rahai-zan.blogspot.de/>

برنامه های تلویزیونی و مصاحبه ها

<https://www.rahaizan.tv/>

تلگرام رهایی زن

@rahaizan

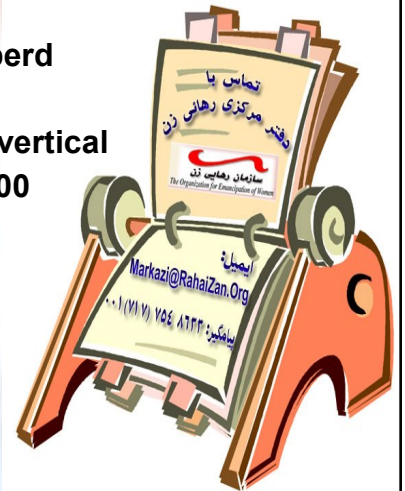
تلویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "تت برد" هر هفته

دو شنبه ساعت 20:30 و چهارشنبه ساعت 15:00 بازپخش برنامه به

وقت تهران می توانید پهنده تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Chanel One- Hatberd
HoT BIRD
Frequency 11541 vertical
Symbol Rate: 22000
Pol V
FEC 5.6



برای همکاری و تماس با نمایندگان سازمان رهایی زن در کشورهای مختلف

نروژ: شادی و رویاک مطیعی

تلفن تماس: 004790474027

ایمیل: motiei_rojan@yahoo.com

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: فیروزه فرهی

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: firouzeh.farrahi@yahoo.com

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

جلسات کانون رهایی زن هر دوماه یکبار برگزار میشود و از طریق فلایر و ایمیل به اطلاع همگان خواهد رسید.

دیگر نقاط آمریکا: مینو همتی

ایمیل: MinoHemati@GMail.com

سوئد-استکهلم: رعنا کریم زاده

تلفن تماس: 0046739286842

گوتنبرگ: وریا نقشبندی

تلفن تماس: 0046705827583

0046705827583

ایمیل: verya.1360@gmail.com

سارا مرادی

تلفن تماس: 0046704499853

ایمیل: sara_tina2003@yahoo.com

آلمان: شراره رضانی

تلفن تماس: 004915226282583

ایمیل: Shararehzaei.p@googlemail.com